# ای شيعيان جهان!

# بيدار شويد!

**نويسنده:**

**علامه دکتر موسی موسوی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اي شيعيان جهان! بيدار شويد! |
| **تألیف:** | علامه دکتر موسی موسوی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[معرفي نويسنده در چند سطر: 5](#_Toc331418245)

[اي شيعيان! جهان بيدار شويد! 7](#_Toc331418246)

[س- چرا ما شيعيان امامي خود را ملزم به تبعيت از فقهاء در كليه شئون حيات خود مي‌دانيم؟ 14](#_Toc331418247)

[س- چرا فقهاء بر گردن ما شيعيان طوق بندگي گذاشته‌اند؟ 16](#_Toc331418248)

[س- چرا بعضي از شيعه با رهبريت مذهبي در ايران همدردي نموده و با مردم شيعه محنت زده ايران همدردي نمي‌نمايند؟ 21](#_Toc331418249)

[س- چرا رهبريت تشيع ايران نسبت به شيعيان اقوام ديگر قساوت و خشونت مي‌ورزد؟ 25](#_Toc331418250)

[س- چرا قدرت‌هاي استعماري بزرگ نظام مذهبي شيعه را تاييد مي‌كنند؟ 28](#_Toc331418251)

[س- چرا بعضي از دول منطقه كه از تهديدات نظام مذهبي حاكم بر شيعه ايران رنج مي‌برند از مسئله تصحيح پشتيباني نمي‌كنند؟ 29](#_Toc331418252)

[س- چرا جبهه شيعه مخالف نظام نمي‌تواند نظام مذهبي شيعه را سرنگون كند؟ 31](#_Toc331418253)

[س- آيا جهت رهائي شيعه از مصيبت راهي به جز «تصحيح» وجود دارد؟ 36](#_Toc331418254)

[مشكلات و آرزوها 42](#_Toc331418255)

[س- راه حل چيست؟ 46](#_Toc331418256)

[طرح‌هاي تصحيحي 56](#_Toc331418257)

[شعار تصحيح 61](#_Toc331418258)

معرفي نويسنده در چند سطر:

1. او نوه امام الاكبر «سيد ابو الحسن موسوي اصفهاني» است و در نجف اشرف در سال 1930 متولد شده است. و در اسات تقليدي خود را در دانشگاه بزرگ نجف به پايان رسانيده و موفق به اخذ مدرك عالي در فقه اسلامي، «اجتهاد» گشته است.
2. موفق به دريافت دكترا در تشريع اسلامي از دانشگاه تهران در سال 1955 گشته است.
3. موفق به دريافت دكترا در فلسفه از دانشگاه پاريس «سوربون» در سال 1959 شده است.
4. بعنوان استاد اقتصاد اسلامي در دانشگاه تهران در بين سال‌هاي 62 – 1960 مشغول به تدريس بوده است.
5. به عنوان استاد فلسفه اسلامي در دانشگاه بغداد در فواصل سال‌هاي 78 – 1968 مشغول به تدريس بوده است.
6. در سال 1979 به بعد به عنوان رئيس مجلس اعلاي اسلامي در غرب آمريكا انتخاب شده است.
7. به عنوان استاد مهمان در دانشگاه «هاله» آلمان دموكراتيك، واستاد معار دانشگاه طرابلس ليبي در بين سال‌هاي 74 – 1973 مشغول بكار بوده است. و به عنوان استاد باحث در دانشگاه هاروارد آمريكا، در سال‌هاي 76 – 1975 و استاد منتخب در دانشگاه لوس آنجلس در سال 1978 مشغول به تدريس بوده است.

اي شيعيان! جهان بيدار شويد!

«سنوحي» طبيب مخصوص يكي از فراعنه مصر بنام «امفسيس» بود كه در قرن دهم قبل از ميلاد مي‌زيست او نگاشتن خاطرات خود را به زندگاني اين فرعون و مردمان مصر كه از استبداد امفسيس رنج مي‌برده‌اند اختصاص داده است. دانشمندان باستان شناس آثار وي را در ضمن كتاب‌هاي نوشته شده به زبان هيرو كليف كشف كرده‌اند و هم اكنون اين خاطرات كه با شيوه‌اي بسيار زيبا وكم نظير نوشته شده‌اند، به زبان‌هاي زنده جهان ترجمه گرديده و چندين بار به چاپ رسيده است. اين خاطرات امروزه در دسترس مردم قرار داشته وهر خواننده‌اي مي‌تواند آن را مطالعه كرده و از آن درس‌هاي عجيبي بگيرد.

«سنوحي» در قسمتي از خاطرات خود چنين مي‌نويسد:

روزي مشغول قدم زدن در خيابان‌هاي مصر بودم كه در اين زمان «اخناتون» را كه مردي نيك صورت، شريف و ثروتمند بود در حاليكه در خون خود مي‌غلطيد و دست و پايش را قطع كرده و بيني وي را بريده بودند، نقش بر زمين ديدم. در بدن وي هيچ جاي سالمي كه از گزند زخم تيغ و يا ضربه‌هاي شلاق در امان مانده باشد يافت نمي‌شد. و با مرگ فاصله چنداني نداشت. چون «اخناتون» را بدين حالت مشاهده نمودم، او را به مريضخانه حمل نموده و در راه نجات وي از مرگ از هيچ كوششي دريغ نكردم، تا اينكه وي پس از حدود دو ماه بهوش آمد و داستان غم انگيز و فاجعه بار خود را اين گونه برايم بيان نمود:

«فرعون (امفسيس) به من امر نمود كه از كليه زمين‌هايم به نفع وي چشم‌پوشي كرده و همچنين زنان، غلامان، وكليه دارائي خود اعم از طلا و نقره را به وي ببخشم. من امر او را استجابت نمودم اما به اين شرط كه وي از خانه‌اي كه در آن سكونت داشتم و همچنين يكدهم از دارائي طلا و نقره من در گذشته و آن را به خودم وا گذارد تا به كمك آن زندگي خود را بگذرانم. اين شرط من بر فرعون بسيار گران آمد در نتيجه او همه دارائي من را مصادره نموده و دستور داد مرا به آن روز كه ديدي بياندازند و بعد از آن مرا لخت در خيابان رها كردند، تا براي آنان كه با اوامر فرعون مخالفت مي‌ورزند درس عبرتي باشم». روزها مي‌گذشت و اخناتون بي‌چاره در حاليكه با فقر و بينوائي دست و پنجه نرم مي‌كرد، به انتقام از فرعون ظالم، و لو بدست كسي ديگر اميد بسته بود.

بالاخره مرگ فرعون فرا رسيد. و من به صفت بزرگ اطباء در مراسم وفات وي شركت نمودم. كاهنان در سوگ در گذشت فرعون، اين راحل بزرگ، خطابه‌هاي وداع مي‌خواندند. و هنوز سخنانشان را بياد دارم كه مي‌گفتند: «اي مردم مصر، آسمان‌ها و زمين با فقدان قلبي بزرگ روبرو شد. قلبي كه به مصر و ساكنان آن اعم از انسان و حيوان و نبات و جماد عشق مي‌ورزيد. او براي يتيمان پدر، براي فقرا دست كمك براي مردم برادر، و براي مصر مجد و عظمت بود. او عادل‌ترين و مهربان‌ترين خدايان بود، و بيش از ديگران مردم مصر را دوست مي‌داشت. امفسيس ما را ترك گفت تا به خدايان ديگر بپيوندد، و مردم را در تاريكي رها گذاشت. و باز سنوحي اينطور اضافه مي‌كند: و در آن زمانيكه به سخنان كاهنان و دروغ‌هايشان گوش مي‌دادم، و براي مصر و مردمش كه در زير شلاق‌هاي فراعنه و كاهنان كمر خم كرده بودند خوشحال بودم، و در زمانيكه فوج فوج مردم، همان مردميكه هر كدام از آنان بصورتي درد تازيانه فرعون را چشيده بودند، گريه سر داده بودند، صداي زاري مردي را شنيدم كه مانند زنان فرزند مرده ناله سر داده بود، و صداي گريه و ناله‌اش از صداي زاري ديگران برتري گرفته بود و سخنان نامفهومي را زمزمه مي‌كرد عطش كنجكاوي خود را با دقيق شدن به چهره‌اش سيراب نمودم و در كمال ناباوري او را شناختم. وي همان اخناتون عاجز و عليل بود كه او را بر پشت الاغي بسته بودند تا به زمين نيفتد. به سوي او شتافتم تا شايد او را كمي آرام سازم، چون فكر مي‌كردم در نتيجه مرگ فرعون گريه خوشحالي سر داده است اما … اخناتون رشته خيالم را پنبه كرد چون تا چشمش به من افتاد به صداي بلند فرياد زد: »اي سنوحي! هرگز فكر نمي‌كردم كه امفسيس به اين اندازه عادل و بزرگ، و در حق مردم مهربان باشد، تا اينكه سخنان كاهنان را در مورد وي شنيدم. و اكنون اين منم كه مي‌گريم. چون در طول اين سال‌ها كينه اين خداي بزرگ را بجاي عشق و اجلال وي در قلبم انبار كرده بودم. اي سنوحي! من چقدر گمراه بودم».

سنوحي مي‌گويد: «هنگامي كه اخناتون اين سخنان را با ايماني راسخ بر زبان مي‌راند من حيران به دست و پاي بريده و صورت در هم ريخته او نگاه مي‌كردم، و گويا او حيرت نگاه‌هاي من را دريافته و فكر من را خوانده بود، چون باز فرياد سر داد كه: امفسيس حق داشت كه من را به اين روز بياندازد، چون سزاي كسي كه اوامر خداوند را اجابت نكند جز اين نيست. آري اين است سزاي كسي كه خداوند خالق خود را نافرماني كند. و چه سعادتي بالاتر از اين كه شخص سزاي اعمالش را مستقيما و بدست خود خداوند ببيند، و من از اين امر خوشحالم».

امفسيس كه بود؟ او يكي از فراعنه بود كه بر مصر با آتش و آهن مدت ده سال حكمراني كرد. در زمان حكمرانيش به جنگي شكست خورده با كشور مجاور دست زد كه در آن يك پنجم از مردم مصر كشته شدند. مزارع را ويران كرده درختان را بريد و جوانان مصر را بجرم شكست در جنگ با بلاد «نوبه» كشتار و شكنجه نمود. او پايتخت را در يكشب همانگونه كه «نرون»، «روما» پايتخت «روم» را به آتش كشيد، طعمه حريق كرد. و خلاصه اينكه دوران حكمراني امفسيس از بدترين دوران حكمراني فراعنه در تاريخ مصر به شمار مي‌رود. آنچه او پس از مرگ بر جاي گذاشت كشوري بود ويران و مردمي داغديده و رنج برده، اما با وجود همه اين‌ها مردم به تاثير مرثيه‌خواني كاهنان و خطبه‌هايشان در سوگ وي گريه سر داده بودند و اخناتون بي‌چاره نيز يكي از اين مردم بود.

و در روز دوشنبه، هفتم سال 1989 تاريخ تكرار شد. مردم دنيا آنچه را كه سنوحي طبيب سه هزار سال پيش ديده بود، بار ديگر از طريق تلويزيون‌هاي خود مشاهده نمودند. مردم جهان شاهد 6 ميليون اخناتون بودند كه در تشييع جنازه ولي فقيه در تهران همراه با سر دادن گريه و زاري شركت كرده بودند.

تفاوت‌هائي كه در بين مشاهدات سنوحي در 3 هزار سال پيش و مشاهدات مردم همزمانمان در روز دوشنبه، هفتم سال 1989 بچشم مي‌خورد، از اين قرار بود:

1- تفاوت زماني و مكاني. 2- افزون بودن مشاركين در سوگواري تهران. 3- تشييع جنازه بسبب در گذشت بزرگ خدايان نبوده و بلكه بسبب فوت بزرگ فقهاء بود. 4- خطبه سرايان اين مراسم بجاي كاهنان، همه آيت الله بودند. 5- مدح و ثناها در خصوص خدايان نبوده و به آيت الله اختصاص داشت اما مضمون و محتواي اين مديحه سرائي همان بود. و مردمان غمگين گرد آمده در سوگواري همانند مردم مصر با بزرگ‌ترين فاجعه‌ها روبرو شده بودند، و اين گرد همائي به اوامر يكي از خدايان نبوده بلكه به اوامر آيت الله بود. امروز تا چه اندازه به ديروز، و امشب تا چه اندازه به ديشب شباهت دارد، اگر از اين تفاوت‌ها چشم پوشيده شود.

براستي كه در عصر روشنائي و نور و تمدن اين همان مصيبت كبري است، كه گمراهي فكري در مجتمع ما شيعيان امامي به اين مرحله از انحطاط و پستي برسد. و اين همان علت اساسي است كه من را به نوشتن اين كتاب وادار نمود. و اينجا منم كه تصميم گرفته‌ام اين نداي خود را به گوش تمام مردم سرتاسر زمين برسانم. و اين ندا همان است كه آن را در طول صفحات آتيه مطالعه مي‌كنيد.

در طي صفحات قبل دانستيم كه آمفسيس كه بود. و هم اكنون به معرفي فقيه راحل مي‌پردازيم. فقيه راحل مدت ده سال تمام بر جامعه تشيع ايران حكم راند و در حدود يكصد و پنجاه هزار نفر از مخالفانش را اعدام كرد. در حدود سه ميليون از مردم شيعه را از كشور فراري داد، كه هم اكنون در گوشه و كنار زمين پراكنده گرديده‌اند. و پنجاه ميليون شيعه اثني عشري را از انتخاب سرنوشت خود و آزادي سياسي و فكري و اجتماعي محروم گردانيد. جماعت تشيع ايران را تا حد بي‌سابقه‌اي گرفتار فقر و احتياج نمود. جنگي با مردمان شيعه و غير شيعه عراق براه انداخت كه هشت سال به طول انجاميد و در طي آن يك ميليون به قتل رسيدند. و در حالي مُرد كه يكصد هزار شيعي را در اسارت داشت و به آنان وعده آزاديشان را داده بود. و از خود وصيتي كينه توزانه بجاي گذاشت كه در نوع خود از لحاظ زشتي كلام و سوء تعبير بينظير است، و به اختلاف و تفرقه بين مسلمانان امر نمود. او جهان را ترك گفت و انبوه مردمان جنازه وي را در نهايت اندوه و با سر دادن گريه و زاري مشايعت نمودند. (در حاليكه بسياري از آنان كه در اين تشييع جنازه شركت داشته و فرياد و فغان سر داده بودند، از ظلم و زشت رفتاري صادره از سوي اين فقيه بي‌نصيب نبودند).

همانگونه كه اخناتون نصيب خود را از بلاهاي فرعوني چشيده بود. ما در صفحات آينده به نظم بندي مسائل پرداخته، و علت‌هاي اساسي اين انحطاط فكري را كه به بندگي كشيدن ما از سوي فقهاء و مجتهدان انجاميده و ما را در طول هزار و دويست سال با استبداد آنان روبرو ساخته بررسي خواهيم كرد. و اين در حالي است كه بسياري از ما نه تنها به سنگيني اين فاجعه پي نبرده، بلكه اصلا آن را احساس نيز نكرده‌ايم. بلكه اين استبداد و استعمار حاصله از حكمراني فقهاء و مجتهدين را، همانند اخناتون لطف و هديه‌اي الهي مي‌پنداريم. و چون هدف از نوشتن اين مقاله دستيابي به نتيجه‌اي روشن است، پس ضروري دانستم كه افكار خود را بصورت منظم و رقم بندي شده به خوانندگان عرضه داشته و نتيجتا بتوانم در پايان اين مقاله به يك نتيجه گيري شامل و كلي دست يابم.

مدت چندين سال است كه من شيعيان را به روشنائي نور تصحيح، كه در كتاب‌هاي خود (شيعه و تصحيح) و (عقيده شيعيان امامي در اصول و فروع دين در عهد ائمه و پس از آن) آن را عنوان نموده‌ام، به بيداري مي‌خوانم. و در طي اين دو كتاب اثبات نموده‌ام كه «تصحيح» تنها راه نجات شيعه از حالت (اخناتوني) موجود مي‌باشد كه بصورت خلاصه بازگشت به مذهب نقي و درخشاني كه امام صادق در سايه كتاب خدا و سنت پيامبرش، مسلك خود قرار داده بود را معني مي‌دهد. و هدف من از عنوان مسئله «تصحيح» رهايي دادن شيعه از محنت‌هاي فكري، نفسي، سياسي، اقتصادي، و اجتماعي بوده است، كه تنها در سايه رهائي از انحرافات، بدعت‌ها، پيچيدگي‌ها، و خرافات و اراداتي، كه در طول تاريخ بدست برخي از رهبران مذهبي در عقائد پاك وناب ما رسوخ كرده است، مي‌توان بدان دست يافت.

ما پيروان مذهب شيعه امامي در طول قرون متمادي بدست اين گروه كه مي‌بايست الگوي زيبا و پاك رهبريت باشند، به منجلاب همه گونه بلا و سختي و بيچارگي كشيده شده‌ايم.

براستي مي‌توان گفت كه حال و روز شيعيان جهان فقط در صورتي بهبود مي‌بخشد كه حال و روز شيعيان ايران اصلاح يابد. چون مصيبت‌هاي شيعيان سر تا سر جهان با يكديگر ارتباطي زنجيره‌اي دارد، كه همه و همه از ركود و انقياد فكري طبقه موسوم به فقهاء و مجتهدين سر چشمه مي‌گيرد.

هميشه چنين مي‌پنداشتم كه مصيبت ما شيعيان امامي بعلت حكم و سياست حكمرانان نمي‌باشد بلكه اين مصيبت‌ها به دليل خضوع و سر فرود آوردن ما نسبت به بدعت‌هائي است كه در عقائد ما رسوخ كرده‌اند، و رجال فقه جهت تثبيت حكم و سيادت خويش از آن استفاده كرده‌اند، ولي از اينجا مي‌خواهم بصورت صريح مسائل آتيه را بيان كنم و اثبات كنم كه مصيبت ما شيعيان امامي از اكثريت، و نه از اقليت سر چشمه مي‌گيرد. چون به وضوح مي‌بينيم كه گروه‌ها و احزاب داراي شعارهاي آزادي سياسي و وطن‌پرستانه پيروان و طرفداران زيادي كسب مي‌كنند و بسياري از مردم خواهان آزادي سياسي در زير پرچم اين احزاب و به طرفداري از آنان جمع مي‌شوند. و حال آنكه نداي آن رهبراني كه بر ضد اوهام و خزعبلات و اساطير ايستادگي كرده و بر عليه استعمار عقيدتي كه بر پايه اين خزعبلات و بدعت‌ها و گمراهي‌ها بنا شده‌اند قد علم مي‌كنند را نه تنها كسي نمي‌شنود، بلكه سردمداران اينگونه حركت‌ها بيشتر از سوي مردمي كه بصورت فكري و رواني استعمار و استثمار شده‌اند اذيت و آزار مي‌شوند و نه رهبران اين مردم. يا بهتر بگويم، زمانيكه بقصد رهائي يافتن از سلطه استعمار سياسي از يك امت دعوت بعمل مي‌آيد، همه افراد اين ملت لبيك گويان در زير لواي اين دعوت قرار مي‌گيرند تا آزادي و استقلال سياسي بر باد رفته خود را بار ديگر بدست آورند و حال آنكه اگر از همين امت بجهت رهائي يافتن از استعمار فكري و استبداد عقيدتي كه صدها بار از استبداد سياسي بدتر و دردناك‌تر است دعوت بعمل آيد، با معارضه شديد اكثريت مردمي مواجه مي‌شويم كه در مقابله با اين حركت جبهه گرفته، و دعوت مخلصانه‌اي كه صرفا براي آزاد سازي آن‌ها از محنتي است كه بدست خود گرفتار آن شده‌اند، را رد كرده، به مبارزه با آن مي‌پردازند. پس صريحا سخن خود را عموما به شيعيان امامي، و خصوصا آن طبقه‌اي كه جنازه ولي فقيه را با گريه و فرياد و زاري مشايعت كردند، و هر كدام از آن‌ها در سينه خود زخمي از خنجر آن فقيه داشتند، متوجه مي‌سازم.

(2)

من بايد به اين امر با وضوح كامل اشاره كنم كه براي نظامي كه بر پنجاه ميليون شيعه با آتش و آهن مدت ده سال است كه حكومت مي‌كند، كار آساني است كه در زمان احتياج به اين مردم و اقتضاي موقعيت، اين جمعيت ميليوني را به خيابان‌ها بكشاند. چون زماني كه همه سرنوشت و همه مقدرات يك امت اعم از خورد و خوراك و حيات و مرگ آن بدست اين نظام باشد به راحتي مي‌تواند اين جمعيت عظيم را با فرياد و مشت گره كرده به صف‌هاي تظاهرات بكشاند.

ما در پنجاه سال گذشته شاهد تشييع جنازه‌هاي بزرگي بوده ايم، ديديم كه چگونه مردم مصر در تشييع جنازه جمال عبد الناصر با گريه و اشك شركت كردند. و ديديم كه چگونه همين مردم در غم درگذشت ام كلثوم، با جمعيت‌هاي ميليوني به خيابان‌ها ريخته و جنازه وي را تشييع كردند. اما اين جمعيت، جنازه عبد الناصر را بخاطر احترام به وي، و جنازه ام كلثوم را بخاطر عشق به او مشايعت نمودند. حال بايد پرسيد كه مشايعت جنازه امام راحل توسط اين جمعيت براي چه بود؟

اين مسئله صحيح است كه براي نظام حاكم بر ايران خارج ساختن ميليون‌ها نفر به خيابان‌ها كار بسيار آساني بود، اما آنچه ما در اين مراسم مشاهده نموديم به نقشه و برنامه ريزي نظام حاكم نبود، بلكه اين خروج مردم به خيابان‌ها از سوي خود اين جمعيت ميليوني معتقد و مومن به ولايت فقيه انجام گرفت، گر چه از دست اين ولايت فقيه زخم‌ها خورده باشد.

اين امر بود كه مرا وادار ساخت شيعه را مخاطب قرار داده و اين جمله را فرياد بزنم كه: «اي شيعيان جهان بيدار شويد».

(3)

و هنگامي كه من شيعيان جهان را به بيداري مي‌خوانم بر خود لازم مي‌بينم كه بسياري از امور را روشن سازم تا شيعه جهان به عمق مصيبت خود كه بدست فقهاء در طول تاريخ بدان گرفتار شده است آشنائي يابد. پس ضروري مي‌بينم كه در اين بحث روش سقراط را دنبال كرده و سئوالاتي طرح نمايم، تا با جواب دادن به اين سئوالات روشنگر غرض خود بوده و حقائق را نمايان سازم.

س- چرا ما شيعيان امامي خود را ملزم به تبعيت از فقهاء در كليه شئون حيات خود مي‌دانيم؟

ج- شيعيان امامي بدون هيچ دليل و برهاني در مقابل ادعاهاي فقهاء در مورد فرمانبرداري و اطاعت كور كورانه از ايشان كه آن را تقليد ناميدند، سر فرود آوردند. چنانكه فقهاءادعا كردند انجام فرائض ديني بدون پيروي فقيهي از فقهاء عاطل و باطل مي‌باش. و بعضي از آنان نيز اينچنين اضافه كردند كه اطاعت از فقهاء نه تنها در مورد مسائل شرعي بلكه بايد در مورد همه مسائل دين و دنيا باشد. و اينگونه بود كه بدعتي بنام «ولايت فقيه» به ظهور رسيد. و شيعه بي‌چاره حتي يكبار نيز از خود سوال نكرد كه چرا در صورت پايبندي به كتاب خداوند و سنت رسول وي و فقه روشن امام صادق باز هم اعمال ما عاطل و باطل مي‌ماند؟ و حتي يكبار از خود نپرسيد كه چرا نماز، روزه وحج ما در صورتيكه آن را همانند رسول خدا و مسلمانان ديگر انجام مي‌دهيم باز هم باطل است؟ و از خود سوال نكرد كه چرا حتي در صورتيكه بجاي آنكسي كه خود را آيت الله (و يا كمتر و بيشتر مي‌خواند و در وجه تسميه اين القاب خداوند دليلي نفرستاده)، مرجع تقليد ما رسول خدا و امام علي و امام صادق و پيروان آن‌ها و صحابه حضرت رسول هستند، باز هم اعمال ما باطل است. ما شيعيان امامي هر آنچيزي كه فقهاء ادعا نمايند، حتي در صورت تعارض و مخالفت آن با كتاب خدا و سنت رسولش را قبول مي‌كنيم، بدون اينكه از آنان دليلي بخواهيم و آنان را به قضاوت و مقايسه با كتاب خداوند و سنت رسولش بخوانيم.

ما اين فقهاء را با چشمان بسته اطاعت كرديم وهر چيزي كه آنان اعم از قداست و تكبر و جبروت به خود نسبت دادند، كور كورانه پذيرفتيم، ظلمت وتاريكي آنچنان چشمان ما را بسته بود كه نور و منطق و دليل را نفهميده، و به آنچه ايشان اظهار نمودند تسليم شديم.

رهبران مذهبي و فقهاء از بدو حكمراني بر ما، از سادگي ما شيعيان و عشق بيش از حدّ ما نسبت به اهل بيت حضرت رسول آنچنان سوء استفاده كرده و در مذهب پاك و بي‌غل و غش و نوراني ما بدعت‌ها و پيچيدگي‌ها و خرافات بوجود آوردند كه هر كدام از ما در يك مقطع زماني خاص به مصالح آنان خدمت كرده و در ضمن ما را قرباني اين دسيسه‌ها گردانيد. من از اين بدعت‌ها و پيچيدگي‌ها و خرافات در كتاب‌هاي (شيعه و تصحيح) و (عقائد شيعه امامي) نام برده‌ام و نمي‌خواهم آن‌ها را تكرار كنم، اما بصورت مختصر بگويم كه هر كدام از اين بدعت‌هاي وارداتي در عقيده ما به نوبه خود در گذاشتن طوق بندگي به گردن ما و تحكم فقهاء بر زندگي و سرنوشت ما نقش اصلي و بسزائي را بازي كرده است كه در آخر اين مقاله رابطه نقش اين بدعت‌ها و حكمراني فقهاء را بيان خواهم كرد. سادگي ما شيعيان به تنهائي نقش اصلي را بازي نمي‌كند سوء استفاده فقهاء از عشق شيعه نسبت به اهل بيت حضرت رسول همراه با بدعت‌هائي كه آنان در عقيده ما بوجود آورده‌اند، از ما بازيچه‌اي ساخته است كه ما را مطيع دستورات فقهاء گردانده و از ما قربانياني ساخته است كه در ميادين جنگ و بلا از ما استفاده مي‌كنند. فقهاء به تنهائي مسئول انحراف شيعه از راه راست متمثل در فقه امام صادق نبوده‌اند، بلكه در اين پرواز از بال‌هاي ديگري نيز كمك گرفتند كه آنان روايت كنندگان حديث و تفسير كنندگان قرآن بوده‌اند. آنان انواع دروغ و بهتان را به ائمه ما نسبت دادند. و همگي اين روايات و تفسيرها، بدعت‌ها و پيچيدگي‌ها و خشكي‌هاي وارداتي توسط آنان را تاييد مي‌كنند.

و نتيجتا اين روايات و تفاسير قرآني مطابق ميل و هوس مفسران و خواسته‌هاي فقهاء، تبديل به وسيله اصلي استبداد و استعمار شيعه توسط فقهاء، و گذاشتن طوق بندگي بر گردن آنان در طول تاريخ مي‌گردد.

س- چرا فقهاء بر گردن ما شيعيان طوق بندگي گذاشته‌اند؟

ج- فقهاء با علم به اينكه ما شيعيان امامي مردماني هستيم كه با هوا و هوس‌هاي آنان مخالفت نكرده و در مقابل ادعاها و اقوالشان از آنان دليل و برهان نمي‌طلبيم، بر گردنمان طوق بندگي و بردگي گذاردند. فقهاء كاملا با طبع و حالت‌هاي نفساني ما در عهد تاريكي كه براي تسليم شدن در مقابل خواسته‌هاي ايشان آمادگي داشت، آشنائي داشتند. پس خود را به عنوان وصي و ولي بر ما تحميل كرده و به عنوان اتمام حجت از دو روايت كه آنان را به امام مهدي منسوب كردند نيز استفاده كردند كه روايت اول چنين مي‌گويد: «هر كسي از فقهاء كه نفس خود را مصون داشته، و از دين خود محافظت كرده و با هوا و هوس خود بجنگد و به امر مولاي خويش مطيع باشد، بر همه مردم اطاعت از وي واجب است». و روايت دوم نيز اينچنين بيان مي‌كند: «در مورد جريانات و حوادثي كه واقع مي‌شوند از راويان حديث ياري گرفته، و به آن‌ها مراجعه كنيد».

اين دو روايت حتي در صورت صحت به معناي واجب بودن تقليد بدان صورت كه فقهاء اظهار مي‌دارند نيست هرگز به فقهاء اين حق را نمي‌دهد كه شيعيان را به انجام كليه اعمال حق و باطلي كه آن را صحيح مي‌پندارند مجبور سازند. اين دو روايت هرگز به آنان حق ولايت را نمي‌دهد و هرگز بدين معني نيست كه هر آنكه در مسئله‌اي فقهي راي آنان را نپذيرفت اعمالش عاطل و باطل خواهد شد. آنان از اين دو روايت -حتي اگر صدور آن از امام مهدي صحيح باشد- مفاهيم و مضاميني استخراج كرده‌اند كه با متن اين دو روايت تناقض كامل دارد و ليكن در زمانيكه سادگي بر عقول انساني حكمفرما گردد و اين عقول ساده، با دقت و ظرافت نقشه‌هاي طرح ريزان باهوش و زيرك روبرو شوند، آنزمان است كه اين عقل‌هاي ساده محكوم به تسليم در مقابل خواسته‌هاي ايشان مي‌گردند، عقيده من بر اين است كه فقيهان ما نه تنها قصد به بندگي كشيدن ما شيعيان، از لحاظ روحي و فكري را داشته‌اند، بلكه دو نقشه بزرگ و خطير ديگر را نيز در سر مي‌پرورانده‌اند.

نقشه اول آنان دستيابي به اموال شيعه بود كه زمينه را براي طرح دوم آنان يعني تسلط بر كرسي حكومت آماده مي‌كرد.

پس بدين وسيله فقهاء بدعتي بسيار بزرگ در عقيده شيعه وارد كرده و اين آيه كريمه را تفسير كردند:

﴿۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ...﴾ [الأنفال: 41]. تفسير آنان بر اين بود كه اين آيه در مورد سود كسب و كار نازل شده است، در حاليكه مفسرين و راويان حديث و فقهاء بر حق، اين عقيده را داشتند كه اين آيه در مورد غنائم جنگي نازل شده و هيچ ارتباطي به سود كسب و كار ندارد. سپس فتوائي صادر كرده و تسليم نمودن اين خمس به فقهاء را واجب نمودند، و اضافه نمودند كه اگر شيعه اين خمس كسب و كار را به فقهاء و مجتهدين نپردازند نماز، روزه، حج، و كليه اعمال آن‌ها باطل مي‌گردد. و شيعيان بي‌چاره در مقابل اين فتوا كه خداوند هيچ دليلي در مورد آن نازل نكرده است، سر تسليم فرود آوردند. و مي‌بينيم كه شيعيان چگونه در طول تاريخ خمس سود كسب و كار خود را به فقهاء مي‌پردازند و هرگز حتي يكي از آنان نيز اين سئوال را نكرده است كه چگونه اين فقيهان فقط در نفع كسب و كار با آنان شريك گشته و در سرمايه و زحمات و مشكلات كار با آنان شراكتي ندارند؟ هرگز نپرسيدند كه چگونه شما در سود كسب با ما شريك مي‌شويد و با استناد به چه دليلي ما بايد رنج برده و كار كنيم و شما راحت بنشينيد و ثمره رنج و كوشش ما را بخوريد؟

شيعه در مقابل پرداخت اين ماليات ظالمانه بدون سئوال و دليل كمر خم نموده و فقهاء همانگونه كه شير شتر رام شده را مي‌دوشند، شير آنان را دوشيدند. اما فقهاء تنها به مشاركت در سود كسب و كار شيعيان اكتفا نكردند و ادعا كردند كه آنان نسبت به شيعه حكم ولي و وصي را داشته و اطاعت شيعه از آنان واجب است.

آنان اذعان نمودند كه هر كسي بر عليه آن‌ها به مبارزه بپردازد، بر عليه خداوند به مبارزه برخاسته و هر كسي كه در مقابل آنان بايستد، در مقابل خداوند ايستاده است و قتل و قمح او واجب مي‌گردد. در نتيجه بسياري از شيعيان در مقابل اين فاجعه فكري تسليم شده و به اين سخنان ايمان آورده و آنان را قبول نمودند. و خود و فرزندان خود را قرباني مطامع اين دسته كه بدون دليل و سند ادعاي سلطه الهي مي‌كردند، نمودند. براستي كه آنچه را كه اين گروه ادعا مي‌كردند نه تنها با عقيده توحيد و شريعت الهي منافات دارد، بلكه با كليه مبادئ فكري و بديهيات اوليه نيز متناقض مي‌باشد. حقيقتا در عصري كه عقل انساني توانسته است به جنگ سياره نپتون برود كه چهار هزار ميليون مايل از كره زمين فاصله دارد، دچار بودن شيعه به اين مصيبت فكري و ايمان و جانبازي آنان در راه اين عقيده به تمسخري بيش نمي‌ماند.

در ابتداي اين مقاله آنچه را كه سنوحي در عهد تاريكي فرعون آمفسيس مشاهده نموده بود بيان كردم و آن را با اعمال ولايت فقيه در عصر نور و فضا مقايسه نمودم. اما به اين نكته كه امفسيس چگونه توانست بر مردم مصر حكمراني كند، و اينكه اصلا آمفسيس كه بود كه بر مردم مصر حكمراني كند اشاره‌اي نكردم. پس بگذاريد داستان آمفسيس را بيان كرده تا شايد جوابي براي سئوالات بوجود آمده پيدا كنم و شايد بتوانيم جواب اين سئوال را نيز داده باشيم كه چگونه شيعه در مقابل وليان فقيه تسليم شد و چگونه ولاة فقيه طوق بندگي و بردگي بر گردن شيعه گذاردند؟

آمفسيس در جوانيش كاهن كوچكي بود كه بر عمل دفن و موميائي اموات در مقابر عمومي نظارت داشت، و در مقابل اين عمل مزد اندكي دريافت مي‌كرد. وي پس از اندك زماني از فرصت استفاده كرده و ادعاي تملك مقابر را نمود و نتيجتا دستمزدش افزايش پيدا كرده و مردم ادعاي وي را مبني بر پرداخت ماليات جديد قبول كردند.

چيزي نگذشت كه وي ادعاي ولايت شهر را نمود و همان مردم در مقابل ادعاي وي بدون هيچ اعتراضي سر تسليم فرود آوردند. سپس او شروع به حكمراني بر مردم نموده و همه در مقابل اوامرش مطيع بودند. سپس ادعاي پادشاهي كرد و مردم با وي بر اين اساس بيعت نمودند. او هنگامي كه مشاهده نمود اراده‌اش بدون هيچگونه مقاومت و اعتراضي بر مردم تحميل مي‌شود ادعاي خدائي كرد و كاهنان نيز از او پشتيباني كردند، و شهادت دادند كه او خداوند آفريننده بندگان بوده، و قدرت انجام هر امري كه بخواهد را دارد. مردم نيز با مشاهده تاييد كاهنان به اين ادعا رضايت داده و با اطاعت كامل به وي سجده بردند. پس آمفسيس فرعون مصر شد و بر مردم با آتش و آهن حكم راند. در نتيجه، عهد وي خراب و دماري را شامل شد كه از قبل هيچ نظير و مشابهي نداشت.

مرد كوچكي از رجال دين شهر قم بر منبرها بالا رفته و مردم را در عزاداري‌ها و مراسم ديني وعظ داده و ارشاد مي‌نمود. او پس از چندي ادعاي فقيه بودن و اجتهاد نمود و كسي با وي مخالفت نكرد. سپس ادعاي مرجعيت و فقيه بودن نموده و هم قطاران ديني وي و كاهنان فقه شيعه بر اين امر شهادت دادند. و مردم در مقابل گفته‌هاي وي رام شده و به عنوان فقيه مجتهد با وي بيعت نمودند. پس از آن ادعاي ولايت بر مردم و سلطه خداوندي را نموده و بزرگ كاهنان فقه و مجتهدين شيعه بر اين امر شهادت دادند. در نتيجه تعداد كثيري از شيعه ايران مطيع فرمان او گشته و او سمت حاكميت به امر خداوند را بدست آورد، و بر شيعه مدت ده سال با آتش و آهن حكمراني كرد، و هر كسي كه به سلطه الهي وي اعتراف نكرد را به ميادين اعدام و تيرباران فرستاد.

اين مقايسه بسيار ساده حقيقت واحدي را بر ما روشن مي‌سازد كه: ادعاهاي باطل هر چند كه بزرگ، مردود، و مسخره باشند، در صورتيكه از طرف تبليغگران حاكم تاييد شوند، براحتي مورد قبول عقول ساده جمعيت قرار مي‌گيرند. سازمان تبليغات عصر فراعنه را كاهنان تشكيل مي‌دادند. و در عصر ما اين تبليغات را رجال دين و واعظان هيئت حاكم و بال پرهاي منتشر آنان در دنياي تشيع، يعني كوچك مردان دين و مجلات و نشريات و كتب بر عهده دارند.

اينگونه كه پيداست سايه سنگين اين ادعاهاي باطل همچنان سرزمين شيعه را فرا گرفته است. و اينچنين است كه مشاهده مي‌كنيم، باطل به حق تبديل گرديده، و حق به عنوان باطل معرفي مي‌گردد ...... بالاخره اين ولي فقيه درگذشت و در پشت سر خود آنچنان خرابي و دماري را بر جاي گذاشت كه هرگز قابل اصلاح نيست. او در عهد حياتش از افرادي كه سلطه مملكت را در دست گرفته بودند كمك مي‌گرفت كه در حقيقت ايادي وي بودند كه امر و نهي مي‌كردند. و هر شقاوت و جنايتي كه در مجتمع شيعه در مدت حكم او پديدار گشت بدست اين افراد انجام گرفت. و پس از مرگ وي همين خلفاي او حكم را در دست گرفته و همانگونه كه جانشينان اسكندر پس از مرگش ايران را بين خود قسمت كردند، ايران شيعه را در ميان خود تقسيم نمودند.

پس مي‌بينيم كه نفوذ شعبده و باطل به مرحله بسيار خطرناكي رسيده است. گروهي كه بايد آنان را همانند مجرمان جنگي محاكمه نموده و بخاطر زشت‌ترين جنايات در طول ده سال، از صحنه وجود پاك شوند، زمام امور را بار ديگر در دست گرفته و اعلام مي‌دارند كه آنان بر راه امام راحل قدم بر مي‌دارند.

س- چرا بعضي از شيعه با رهبريت مذهبي در ايران همدردي نموده و با مردم شيعه محنت زده ايران همدردي نمي‌نمايند؟

ج- شايد اين موضوع از خطير‌ترين موضوعاتي است كه عالم اسلامي و بخصوص شيعه با آن روبروست. شايد كسي تا كنون در مورد اين موضوع خطير گوشزدي ننموده و يا سخني نگفته باشد. و با وجود اينكه بسياري از دول اسلامي و كشورهاي منطقه با تبعيت شيعيان داراي قوميت‌هاي مختلف از رهبريت شيعه در ايران مواجه بوده و رنج مي‌برند، شايد تاكنون كسي متوجه اين امر نيز نشده باشد. در اينجا سعي مي‌كنيم خطرهاي بزرگي كه از اين تبعيت ناشي شده و خواهد شد را توضيح دهيم تا شيعيان با عمق اين خطرها آشنائي پيدا كنند.

شيعه در تبعيت خود از مسئله قوميت فراتر رفته و به آن اهميتي نمي‌دهد. بهترين مثال براي تبعيت تشيع از رهبريت روحاني را كه در مقام مقايسه مي‌توان عنوان نموده، تبعيت مسيحيان از اسقف اعظم بود كه مدت چهار قرن اين مقام در اختصاص ايتاليائي‌ها قرار داشت، تا اينكه پاپ لهستاني فعلي پاي به صحنه گذاشت. سپس مسيحيان سرتاسر جهان علي رغم داشتن قوميت‌هاي مختلف بدون توجه به ايتاليائي بودن پاپ از وي تبعيت مي‌كردند. مسئله رهبريت مذهبي تشيع نيز بهمين صورت نمايان مي‌شود. شيعيان پاكستاني، هندي، آفريقائي و لبناني همه و همه در عقيده مذهبي خود، پيرو رهبريت مذهبي ايران مي‌باشند. پس رهبريت تشيع، ايراني است و پيرواني از قوميت‌هاي مختلف دارد. رهبريت مذهبي تشيع در پنج قرن اخير و پس از اينكه شاه اسماعيل صفوي تشيع را وارد ايران كرد، غالبا بدست ايرانيان بوده است. و مي‌توان رهبران عرب شيعه را كه بسيار قليل بوده‌اند از اين قاعده مستثني نمود. با توجه به اين مسائل با اين سئوال روبرو خواهيم شد كه چرا رهبريت مذهبي تشيع بصورت اغبيب همواره در احتكار ايرانيان بوده است؟ در جواب اين سئوال دو امر متناقض روشن مي‌گردد. يكي از اين دو امر سادگي ما شيعيان امامي و اخلاص ما در پيروي عقيده تحميل شده بر ماست، و امر ديگر مكر و تيز هوشي رجال دين ايران است كه همواره براي رهبريت مذهبي و مرجعيت، اشخاصي ايراني را كانديد نموده و اين امر را در انحصار خود در آورده‌اند. در اينجا راز بسيار خطرناكي نهفته است كه تاكنون كشف نشده و آن از سويي زير پا نهادن قوميت در تبعيت از رهبريت مذهبي، و از سويي ديگر تمسك رجال دين شيعه ايران به تعصب و قوم گرائي است.

چرا با توجه به اينكه در بين رجال دين شيعه در قوميت‌هاي مختلف مانند عرب، هندي و پاكستاني عناصر باكفايت و داراي شرايط رهبري و اجتهاد و مرجعيت يافت مي‌شوند، همواره رجال شيعه ايران براي رهبريت مذهبي، عناصري ايراني را نامزد مي‌كنند؟ در اينجا راز ديگري فاش مي‌شود و آن اين است كه رهبريت مذهبي ايران و اعوانش عقيده دارند كه رهبريت ديني مذهبي تشيع بايد حتما شخصي ايراني باشد. چون ايران حكم قلب تپنده مذهب شيعه را دارد، پس اين رهبري بايد در ايران و در دست ايراني باقي بماند تا از مكدر شدن صفاي اين رهبريت جلوگيري شده و در اين قلعه بلند از آن محافظت مي‌شود تا دست ديگران از آن كوتاه بماند. و در اين صورت است كه اين رهبريت مذهبي مي‌تواند از امكانات شيعه در ايران استفاده كرده و از آن در صادر نمودن اين انقلاب مذهبي كه در ولايت فقيه و بدعت‌ها و خرافات و پيچيدگي‌ها خلاصه مي‌شود ياري جويد كه هرگز اين مزايا را نميتوان در رهبري هندي، پاكستاني، و يا عربي جستجو نمود. خطر بزرگي كه مي‌خواهم بدان اشاره كنم در اينجا نمايان مي‌شود و آن اين است كه شيعيان جهان هنگاميكه در امور عقيده، بدون توجه به قوميت از رهبريت روحاني پيروي مي‌كنند، (اين امر بدين معني است كه شيعه لبناني، هندي، پاكستاني، آفريقائي و غيره از رهبريت شيعه در ايران متابعت مي‌نمايند)، و زمانيكه رهبريت تشيع در ايران از كالبد روحاني صرف خارج شده و تبديل به نظامي سياسي و داراي قدرت تحكم مي‌گردد، نتيجتا شيعيان جهان از يك نظام مذهبي سياسي داراي قدرت و حكم پيروي مي‌كنند. گرچه از رعاياي اين نظام نبوده و بدان وابستگي، و با آن حتي همجواري نيز نداشته باشند.

پس اين رابطه بين شيعه و رهبريت مذهبي هنگامي كه شكلي سياسي بخود گيرد، خود شيعه و اسلام كشورهاي مجاور را با خطرهاي بي‌شماري روبرو مي‌سازد. چون يك نظام سياسي حتي در صورت مذهبي بودن نيز داراي طموحات و تصورات و مبادي خاص بخود مي‌باشد، و براي يك نظام سياسي حتي در صورت مخفي شدن در پشت نقاب دين و عقيده، تمسك به اخلاق و مبادي اسلامي كاري بسيار دشوار و ناممكن است. و در اينجاست كه اين نظام سياسي اگر داراي طرفداراني از قوميت‌هاي ديگر باشد، از آنان جهت رسيدن به اهداف غير سليم و حتي پليد خود در راه توسعه قدرت خويش استفاده مي‌نمايد. و اين نظام مذهبي در سازمان دادن شيعيان داراي قوميت‌هاي مختلف در كشورهاي ديگر جهت رسيدن به اهداف خود با هيچ مشكلي روبرو نخواهند شد. و نتيجتا اين نظام مذهبي بعلت برخوردار بودن از رهبريت روحاني، از سادگي برخي از شيعه بمنظور مبارزه و خرابكاري در كشورهائي كه با آنان سر دشمني را دارد استفاده مي‌كند. و چون اين شيعيان به علت برخوردار بودن از اقليت نسبي در كشورهاي اسلامي و غير اسلامي نمي‌توانند آنطور كه بايد وشايد رغبت‌هاي اين نظام مذهبي شيعه را برآورده سازند، در نتيجه انجام دستورهاي رسيده از سوي اين نظام مذهبي به ضرر خود آن‌ها تمام خواهد شد، و خود آن‌ها علي رغم نتايج خطرناك اينگونه اعمال، اولين قربانيان اين حوادث خواهند بود. و اكنون به قسمت دوم سئوال خود كه چرا شيعيان با مردم شيعه محنت زده در ايران همدردي نمي‌كنند جواب خواهم داد. دليل اين امر گر چه تاكنون كسي به آن توجهي نكرده است بسيار واضح است. و اين امر دو علت اساسي دارد:

 علت اول اينست كه همانطور كه گفتيم شيعيان جهان در پيروي مذهبي به قوميت اهميتي نمي‌دهند، پس بهمين دليل از نظام مذهبي حاكم بر ايران پيروي مي‌كنند. اما همين شيعيان هنگامي كه با مسئله همدردي با مردم ايران روبرو مي‌شوند، موضعگيري ديگري داشته و راه تعصب و قوميت را مي‌پيمايند. و به مردم ايران به عنوان قوم ديگري مي‌نگرند كه با آنان هيچ ارتباطي ندارند. پس براي شيعه عرب قوميت ايراني هيچ ارزشي ندارد، همانگونه كه اين قوميت براي شيعيان هند، پاكستان، و غيره بي‌اهميت بنظر مي‌رسد. و اينجاست كه شيعيان جهان نه تنها محنت شيعيان ايران را احساس نمي‌كنند، بلكه اين محنت براي آنان هيچ ارزشي نيز ندارد. و همينجاست كه تناقض بسيار خطرناكي در همدردي شيعه با شيعه رخ مي‌نمايد چون شيعيان جهان در رابطه با نظام مذهبي حاكم بر ايران احساس همدردي و مسئوليت نموده و در رابطه با شيعيان ايراني موجود در زير سلطه اين نظام هيچ همدردي و تعاطفي از خود نشان نمي‌دهند. اين موضعگيري ناسالم و غير صحيح حتي قبل از سلطه نظام مذهبي حاكم بر ايران، يعني در زمان شاه نيز ملازم و همراه شيعيان بود. به اين معني كه شيعيان جهان به اعمال شاه و ساواك جهنميش و استبداد وي با شيعه هيچ اهميتي نميدادند، اما علاقه آنان به شاه، به عنوان حامي مذهب شيعه بسيار زياد بود. بياد دارم كه روزي در اين باره به «سيد محسن حكيم» كه بزرگ‌ترين رهبر شيعيان عراق بود و از شاه پشتيباني مي‌كرد گفتم كه: «آيا مي‌دانيد كه شيعيان ايران تا چه حد با استبداد و ظلم شاه روبرو هستند؟» او جواب داد: «بله مي‌دانم». و من گفتم: «پس چرا كاري نمي‌كني؟» جواب او اين بود: «مي‌ترسم كه كلمه‌اي بر ضد شاه بگويم و نظامش سقوط كند و پس از آن ديگر هرگز جمله «أشهد أن علي ولي الله» را در اذان‌هاي راديو تهران نشنويم».

پس به او گفتم: «شنيدن اين بدعت و جمله ساختگي را «أشهد أن علي ولي الله» بر رفع ظلم و استبداد و فقر و بدبختي ترجيح مي‌دهي؟» او سرش را تكان داد و مدتي طولاني خاموش ماند و سپس گفت: «شاه رمز و الگوي شيعه است و بايد او را حفظ كنيم». حال اگر ياري و عشق مرجعيت شيعه نسبت به رمز و الگوي سياسيش اينگونه باشد، پس عشق و پشتيباني عامه شيعيان از رمز و الگوي مذهبيشان چگونه جلوه‌گر خواهد شد؟

اينجاست كه مي‌خواهم از سازمان‌هاي تبليغاتي كه عقيده داشتند در صورت افشاي شبانه روزي خبرهاي مصيبت مردم ايران شكوه و جلال نظام مذهبي حاكم از نظر شيعه خواهد افتاد انتقاد كنم. چه مي‌بينيم كه ده سال است كه همين سازمان‌هاي تبليغاتي ضد نظام، مصيبت شيعيان ايران را براي جهانيان وصف مي‌كنند، اما وجدان و ضمير حتي يكنفر شيعه از شيعيان عالم نيز بيدار نگشته است. اگر همين سازمان‌هاي تبليغاتي شيعيان را با زباني كه مي‌فهمند مخاطب قرار داده و مصيبت و محنت مردم ايران را در كالبد مصيبت شيعه، و جدا از قوميت ايراني عنوان مي‌نمودند و آن را روشن مي‌ساختند، احساسات شيعيان جهان فروزان شده و مشكلات و بدبختي‌هاي شيعه ايران را احساس نموده و تصوير زشت و حقيقي نظام مذهبي حاكم را نمودار مي‌ساختند. اگر شيعيان جهان از اين سازمان‌هاي تبليغاتي اين را مي‌شنيدند كه چگونه اين نظام مذهبي در جنگ با شيعيان، يك ميليون شيعه را بقتل رساند و سه ميليون شيعه را از كشور فراري داد، و يكصد و پنجاه هزار جوان شيعه را در همين سرزمين شيعه ظالمانه اعدام نمود و صد هزار زنداني شيعه چندين سال است در اسارت اين نظام بوده و از آزاد ساختن آنان خود داري مي‌كند، و يكصد و پنجاه هزار زنداني سياسي در زندان‌هاي اين نظام با انواع شكنجه روبرو هستند، و پنجاه ميليون شيعه به زنجيرهاي استبداد اين نظام مقيد شده و فقر و مرض و گرسنگي آنان را تهديد مي‌كند، آنگاه مي‌فهميدند كه چه محنت و مصيبتي بر سر شيعه فرود آمده است.

س- چرا رهبريت تشيع ايران نسبت به شيعيان اقوام ديگر قساوت و خشونت مي‌ورزد؟

ج- اگر نظريه نسبيت انشتاين را قبول داشته باشيم، مي‌فهميم كه رهبريت شيعه ايران در حاليكه با شيعيان ايران اينگونه خشونت مي‌ورزد، پس بديهي است كه بايد نسبت به شيعيان اقوام ديگر خشونت بيشتري بخرج دهد. و دليل آن همان دليلي است كه در پشت انتخاب رهبريت روحاني شيعه در ايران قرار گرفته بود. يعني اگر شيعيان جهان همانطور كه قبلا نيز اشاره كرديم در انتخاب رهبريت مذهبي به قوميت اهميتي نمي‌دهند، اما رهبريت ايراني مذهب شيعه تعصب و قوم گرايي را برگزيده، و حتي مي‌توان گفت كه قوميت در همه تار و پودش رخنه كرده است. و براي اثبات اين امر كوشش زيادي لازم نيست. وقتي رهبريت مذهبي شيعه صدها هزار شيعه ايران را جهت قتل شيعيان عراق و تخريب شهرها و اراضي و ممتلكات آنان و قتل فرزندان و زنانشان به اين كشور گسيل مي‌دارد، و بدون هيچگونه رحم و شفقتي بر اين امر اصرار ورزيده، و سپس مي‌خواهد شيعه عراق را به ممتلكات خود بپيوندند، و در راه رسيدن به اين هدف از هيچگونه خشونتي دريغ نميورزد، براي اين سري اعمال چه نام ديگري بجز قوميت، تعصب و نژادپرستي مي‌توان انتخاب نمود؟ همان قوميتي كه قتل شيعه را بدست شيعه ميسر مي‌سازد. اين امر ميزان قوم گرائي و نژادپرستي رهبريت مذهبي تشيع در ايران را بر عليه شيعيان خارج از ايران مشخص مي‌سازد. هنگامي كه رهبريت مذهبي در ايران هزاران شيعه را به لبنان مي‌فرستد تا شيعيان لبناني را بقتل رسانده، و شهرها و قريه‌هاي آنان را تخريب كنند، و هنگامي كه همين رهبريت مذهبي ده‌ها هزار شيعه را به پاكستان و هند فرستاده تا سلطه و قدرت مذهبي خود را با اعمال فشار و بذل مال بر آنان تحميل كند، اين امور ما را ملزم مي‌دارد كه مسائل را بر شيعيان جهان روشن نموده و فرياد بزنيم كه: اي شيعيان جهان بيدار شويد.

هنگامي كه رهبريت مذهبي ايران ده‌ها هزار شيعه ايراني را به خانه خدا در مكه مكرمه مي‌فرستد تا از سادگي شيعه جمع شده در آن مكان پاك و طاهر سوء استفاده كرده و آنان را به شركت در تظاهراتي كه به غرض فساد و هرج و مرج بر پاي داشته است بسيج مي‌كند و از شيعيان جهان به عنوان سپر و پرده‌اي براي انجام مقاصد شوم خود، كه به آنان هيچ نفعي نمي‌رساند استفاده مي‌كند و نتيجتا شيعيان غير ايراني را براي رسيدن به اهداف خود قرباني مي‌كند، بخوبي اين مسئله روشن مي‌گردد كه قوميت و نژادپرستي در سياست رهبريت مذهبي شيعه نقش بسيار مهمي را ايفا مي‌كند.

من در هنگام نوشتن اين سطور يقين كامل دارم كه آنجا در ايران شيعه، صدها نفر از پناهندگان عراقي، سعودي، پاكستاني، و لبناني زندگي مي‌كنند كه از نظام مذهبي شيعه ايران انتظار كمك در براندازي نظام حاكم بر كشورشان را دارند. اما با اين پناهندگان از طرف نظام شيعه ايراني مانند بنده و برده رفتار مي‌شود و مي‌توان گفت كه اين نظام به آنان بچشم گدايان بي‌چيز و بي‌كس و كاري نگاه مي‌كند، كه وطن، عزت و كرامتي ندارند. و از آنان زماني بنام غريبان، و گاهي به عنوان فراريان نام مي‌برد كه بعلت داشتن قوميتي ديگر تحقير مي‌شوند.

و پيش از اينكه اين فصل را به اتمام برسانم مي‌خواهم راز مهمي را براي شيعيان جهان در مورد طبقه‌بندي رهبريت مذهبي شيعه افشاء كنم تا عالم تشيع با درجه نژاد گرائي و قوم‌پرستي رهبريت شيعه در مورد رجال دين غير ايراني آشنا گردد. رواتب و تسهيلات طلاب شيعه در حوزه‌هاي علميه، حتي تا كنون بر حسب قوميت آنان مشخص مي‌گردد. رهبريت مذهبي اين طلاب را به چهار گروه تقسيم مي‌كند: «طبقه ممتاز» كه از طلاب ايراني تشكيل شده و از بهترين و برترين رواتب و تسهيلات برخوردار مي‌شوند. سپس به ترتيب طبقه اعراب، هندي‌ها و پاكستاني‌ها، در طبقه چهارم كه پائين‌ترين طبقات را تشكيل مي‌دهد، افغاني‌ها قرار دارند كه از پائين‌ترين رواتب و تسهيلات برخوردار مي‌گردند. اين روش طبقه‌بندي تا زمان رهبريت جد من، امام بزرگ سيد ابوالحسن اعمال مي‌شد، و با رهبريت ايشان اين امتيازات طبقاتي لغو شده و ايشان به اين آيه كريمه: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]. متوسل شدند. و ايشان بدين ترتيب بين رواتب قوميت‌هاي مختلف مساوات ايجاد نمود. اين تساوي طبقاتي در زمان حيات ايشان بمدت 25 سال اعمال گرديد و پس از ايشان حضرت امام بروجردي راه ايشان را تا زمان وفات يعني 15 سال ادامه دادند. پس از وفات امام بروجردي در سال 1960، مرجعيت شيعه ايران اين تساوي طبقاتي را در هم شكسته، و دوباره روش قبل از امام سيد ابوالحسن را در پيش گرفت و از آنزمان تا كنون اين اختلافات طبقاتي در حوزه‌هاي علميه اعمال مي‌شود.

س- چرا قدرت‌هاي استعماري بزرگ نظام مذهبي شيعه را تاييد مي‌كنند؟

ج- بسياري از شيعيان ساده‌انديش اينطور مي‌پندارند كه شعارهائي كه ولايت فقيه شيعه و بسياري از اتباع وي بعناوين مرگ بر آمريكا، مرگ بر انگليس و مرگ برشوروي، مطرح نمودند براستي اين نظام مذهبي را از تبعيت اين دولت‌ها مستقل مي‌دارد. و براستي نظام مذهبي شيعه در ايران در مقابل آنان و مصالح و مقاصد آنان قد علم كرده و با آنان مخالفت مي‌كند.

نمي‌خواهم در مورد اين امر به بحثي طولاني بپردازم اما بطور خلاصه مي‌خواهم بگويم كه اين دولت‌هاي بزرگ به ناسزا گوئي و شعار و مطرح شدن به عنوان شيطان بزرگ، متوسط، و كوچك اهميتي نمي‌دهند. آنچه براي اين دولت‌هاي بزرگ اهميت دارد مصالح آن‌هاست، وگرنه اين شعارات و ناسزا گوئي فاقد ارزش بوده، و در عرف سياسي و جهاني هيچ قيمت و بهائي ندارد.

فروش اسلحه تا قبل از حكمراني ولايت فقيه در ايران، به كشورهاي جهان سوم، دويست ميليارد دلار برآورد شده است. و پس از اينكه اين نظام مذهبي سلطه را بدست گرفته و با همسايه شيعه‌اش وارد جنگ شد، و نتيجتا امنيت منطقه عربي و اسلامي را با مسئله صدور انقلاب تهديد نمود، و پس از اينكه خرابكاران خود را جهت اعمال ترور به اين كشورها ارسال نمود، اين ميزان فروش اسلحه دو برابر گرديد. و كشورهاي منطقه با خريدن انواع اسلحه و وسائل جنگي خود را بر ضد احتمال هر گونه اعتداء و در گيري كه به آنان لطمه برساند، مجهز نمودند. و بدينگونه اقتصاد اين كشورهاي بزرگ كه تا قبل از حكمراني نظام مذهبي ايران تهديد مي‌شد شكوفا گشته و به سر و سامان رسيد. مسئله ديگر پائين آمدن بيسابقه قيمت نفت به فضل ولايت فقيه بود، كه ميلياردها دلار به نفع شركتهاي احتكاري جهاني تمام شد.

با حل اين معادله بسيار ساده روشن مي‌شود كه قدرت‌هاي بزرگ جهاني و كشورهاي استعماري كه امر فروش و صدور اسلحه را در جهان بدست دارند، نظام مذهبي ايران را به عنوان دوست حقيقي و صميمي خود مي‌شناسند كه در راه مصالح و تثبيت اقتصاد آنان از هيچ كوششي دريغ ننموده است. پس نظام مذهبي شيعه حاكم بر ايران براي آنان حكم گنجي را دارد كه جهت حفظ آن با يكديگر به رقابت مي‌پردازند. و تا زمانيكه اين نظام مذهبي پا برجاست، بازار اسلحه هميشه داغ، و بازار فروش نفت هميشه سرد مي‌ماند.

و نتيجتا ملت‌هاي منطقه و بخصوص ما شيعيان امامي هستيم كه قربانيان اين حوادث خواهيم شد.

س- چرا بعضي از دول منطقه كه از تهديدات نظام مذهبي حاكم بر شيعه ايران رنج مي‌برند از مسئله تصحيح پشتيباني نمي‌كنند؟

ج- هميشه به اين مسئله عقيده كامل داشته‌ام كه شايد با سقوط نظام مذهبي حاكم بر شيعه دول منطقه حتي بصورت موقت نفس راحتي كشيده و از اين كابوس نجات يابند. اما اعتقاد ديگر من بر اين است كه رهائي منطقه از آثار نظام مذهبي حاكم تنها وقتي امكان پذير است كه شيعيان امامي روش تفكير عام، و ساده‌انديشي خود را كنار گذارده و پاي در راه تصحيح بگذارند، كه در مورد آن در كتاب‌هايم «شيعه و تصحيح» و «عقيده شيعه اماميه در عصر ائمه و بعد از آن» بوضوح كامل سخن گفته‌ام. و دليل اين امر اين است كه نظام مذهبي حاكم بر شيعه از اين بدعت‌ها و خرافات موجود در عقيده شيعيان به نفع مقاصد خود استفاده كرده و اين بدعت‌ها و خرافات حكم قدرتي را پيدا كرده‌اند كه عوام ساده‌انديش شيعه نيز از آن پشتيباني مي‌كنند. و تا زمانيكه اين بدعت‌ها و خرافات موجود باشند، هر نظامي مذهبي كه در آينده سلطه امور را در دست گيرد، مي‌تواند از آن‌ها بنفع خود استفاده كند. استفاده از اين بدعت‌ها و خرافات در تاريخ نمونه‌هاي بسياري دارد، ممكن است يك نظام از بين برود و جاي آن نظام معتدلي بگيرد، اما اين امر زياد بطول نمي‌انجامد چون نظام مذهبي جديد به علت وجود همين بدعت‌ها و خرافات، بار ديگر از آنان استفاده كرده و از پله‌هاي ظلم و استبداد بالا مي‌رود. پس به اين نتيجه مي‌رسيم كه اساس محنت و مصيبت، نظام حاكم نيست بلكه بدعت‌ها، خرافات و معتقدان به آن هستند. و بدون شك اولين ثمره تصحيح، كنار گذاردن اختلافات و هر آنچيزي است كه صفا و يكپارچگي امت اسلامي و وحدت مسلمانان را بر هم مي‌زند. چون وحدت مسلمانان با سياست استعماري «تفرقه بيانداز و حكومت كن» تناقض دارد و هيچ امري باندازه توحيد مسلمانان، سود جوياني را كه از اختلافات مذهبي استفاده كرده و از آب گل آلود ماهي مي‌گيرند ناراحت نمي‌كند … و بدون شك فقط تصحيح است كه اين وحدت صفوت را تضمين مي‌كند. در سطور گذشته به اين امر اشاره كرديم كه استعمار شرق و غرب از اختلافاتي كه نظام مذهبي حاكم بر ايران در منطقه ايجاد نمود بسيار استفاده نمودند. نظام مذهبي حاكم باعث كشتار مسلمانان توسط مسلمانان گرديد و با تهديدات شبانه روزي خود به دول منطقه از زمان در دست گرفتن سلطه، باعث عميق شدن دامنه اختلافات گشته، كه اين اختلافات منافع و مصالح دولت‌هاي استعماري را تضمين مي‌كرد. اين دولت‌ها هرگز اجازه نخواهند داد كه فريادهاي يگانگي و وحدت كه در سايه تصحيح امكان ميپذيرد در فضاي منطقه طنين افكن شود. پس به اين خاطر است كه بسياري از كشورهاي منطقه كه از دست نظام مذهبي شيعه مصيبت‌ها كشيده‌اند، با وجود اينكه باطناً وحدت و يكپارچگي را آرزو داشته و آن را جهت حيات دول منطقه ضروري ميبينند، اما ناچارا قادر به گشودن روزنه اي براي تصحيح نبوده و همه درها را بروي آن ميبندند. پس بگذاريد صريح بگويم و تاريخ اين گفته من را به ثبت برساند: اگر من بجاي كتاب تصحيح كه ضامن وحدت و يكپارچگي مسلمانان و ارتفاع شان و علو كلمه ايشان است، و شيعه و مذاهب اسلامي ديگر را از جنگ و جدالي كه هزار و دويست سال بطول انجاميده است خلاص مي‌سازد، كتاب ديگري مي‌نوشتم كه شكاف بين مسلمانان و اختلاف شيعه و سني را دامن مي‌زد، بخدا اين كتاب در ميليون‌ها نسخه چاپ مي‌شد بدست يكايك افراد منطقه مي‌رسيد. و سازمان‌هاي تبليغاتي نيز به تنور آن آنچنان هيزم مي‌ريختند، كه آتش آن همه منطقه را مي‌سوزاند. و قدرت‌هاي استعماري از اين كتاب با شادي و شغف استقبال مي‌كردند، و در راه ترويج و توزيع آن همه همّ و كوشش خود را بكار ميبستند. من نمي‌خواهم دولت‌هاي منطقه را سرزنش كنم، چون وحدت شيعه و سنت و تحقيق عهد رسول الله و سلف صالح و ائمه، با خواسته‌هاي قدرت‌هائي كه بر مصالح ملت‌هاي منطقه و جهان اسلام تحكم مي‌كنند تناقض دارد.

بگذاريد بيش از اين به اين امر نپردازيم چون نمي‌خواهم وارد بحث‌هاي سياسي بشوم، براي درك اين مواضيع، عاقل را اشاره‌اي كافي است.

س- چرا جبهه شيعه مخالف نظام نمي‌تواند نظام مذهبي شيعه را سرنگون كند؟

ج- ما در مورد نظام مذهبي حاكم بر ايران بسيار سخن گفتيم و گفتيم كه اين نظام طرفداراني از شيعه دارد كه به اصولي كه نظام حاكم، بر آن تاسيس شده ايماني كوركورانه و راسخ داشته و از آن الهام مي‌گيرند. اين همان نظريه ولايت فقيه و ضرورت تقليد از مجتهدين مي‌باشد. بدين معني كه هر كسي از شيعه اگر از مجتهدي تقليد ننمايد، اعمال او باطل شمرده شده و آنكه در مقابل ولي فقيه بايستد، حكمش مانند كسي است كه در مقابل خدا و رسول خدا ايستاده باشد. بغير از اين دو اصل اساسي كه نظام فكري تشيع امامي بر آن بنا شده است، همه بدعت‌هائي كه قصد تصحيح آن را داريم از اين دو اصل سرچشمه گرفته، و مجتهدان و فقيهان از آنان جهت اعمال سلطه خود بر شيعه استفاده مي‌كنند. و مي‌توان گفت كه همه اين بدعت‌ها بصورت كلي يا فردي، همواره نقش اساسي را در طرز تفكر ما شيعيان امامي بازي كرده‌اند. و مي‌توانم به صراحت بگويم كه متاسفانه بيست درصد از شيعه ايران اشخاصي هستند كه به ولايت فقيه و شعب آن ايماني كور كورانه دارند. و اكثريت قريب به اتفاق شيعيان به مسئله ولايت فقيه به معناي امر كننده و نهي كننده مطلق، ايمان نداشته، اما به تقليد و تبعيت از مجتهدين ايمان دارند. اين دسته از لحاظ حماسي در مرتبه‌اي پائين‌تر از دسته اول قرار مي‌گيرند. اين طبقه اكثريت نيز كه عقائدش از بدعت‌ها و خرافات و خشكي‌ها خالي نيست، همان طبقه‌اي است كه باطنا نظام مذهبي حاكم را تاييد نمي‌كند. و جنگ و جدال همواره بين اين اكثريت فاقد آزادي، و آن بيست درصد سلب كننده آزادي بوقوع مي‌پيوست. اما اين اكثريت، قدرت غلبه بر اقليتي كه تظاهرات را سركوب مي‌كرد، و اراده اكثريت را با گلوله و آهن به خاك و خون مي‌كشيد را نداشت و در اينجا باز همان خطري كه بارها به آن اشاره كرده ام در كمين است و آن، در معرض نابودي قرار گرفتن شيعه و تهديد شدنش بدست خود شيعه مي‌باشد. چون در هنگامي كه در نظامي استبدادي سياسي تظاهراتي بزرگ به وقوع مي‌پيوندد و همه مردم به خيابان‌ها ميريزند، در بسياري از اوقات نيروهاي سركوبگر كه وسيله دفاعي استبداد حاكم مي‌باشند، به سوي تظاهركنندگان آتش نميگشايند چون با افرادي روبرو مي‌شوند كه حكم برادر را داشته و با استبداد حاكم ميجنگد. و حتي در بسياري از اوقات همين نيروهاي سركوبگر به متظاهرين مي‌پيوندند، و انقلابي مردمي و كامل را جلوه‌گر ميسازند. همانگونه كه نيروهاي سركوبگر شاه كه از پليس و سازمان امنيت و ارتش تشكيل شده بود، به مردم انقلاب گر پيوستند و انقلابي همه جانبه و كامل را تشكيل دادند. اما با توجه به وضعيت موجود و اينكه قدرت حاكم بر كشور قدرتي مذهبي بوده، و با توجه به اينكه بيست درصد طرفداران سرسخت آن كه به اين نظام و فلسفه آن اعتقاد كامل داشته، و نيروهاي سركوبگر اين نظام را تشكيل مي‌دهند كه بر كشور حاكم مي‌باشد، در نتيجه هر گونه تظاهرات مردمي با مقابله اين بيست درصد كه بدون رحم و شفقت و رافتي به آنان آتش مي‌گشايند روبرو مي‌گردد، چون اين نيروي سركوبگر بر طبق اوامر خدا، و دستور قرآن و سيرت امام علي، حاضر به كشتار برادران مذهبي خود مي‌باشند، و به اين مسئله نيز اهميت نمي‌دهند كه هزار نفر يا صد هزار نفر را در يك معركه كشتار كنند. و حتي خداوند را شكر كرده و به اين مسئله افتخار هم مي‌كنند كه دشمنان دين يعني منافقين، مارقين، و ستمكاران را نابود كرده‌اند.

با توجه به اين حالت پيروزي انقلابي مردم، و نابودي نظام مذهبي حاكم بر ايران، امري بسيار مشكل بنظر مي‌رسد. و اكنون به سئوالي كه مطرح نمودم جواب مي‌دهم. جبهه شيعه مخالف نظام كه مدت ده سال با اين نظام مقابله نمود، در به تصوير كشيدن جرم‌هاي ارتكابي نظام حاكم و تفسير فاجعه‌هاي آفريده شده توسط اين نظام، چه در كشتار شيعيان كشور همسايه، و چه در كشتار دستجمعي زندانيان داخل كشور، و انجام امور ضد دين راه اشتباهي را پيمودند. جبهه مخالف نظام همواره با استفاده از دستگاه‌هاي تبليغاتي و نشريات و بيانات خود، نظام حاكم و در راس آن ولي فقيه و ايادي وابسته به وي را به انجام اعمال ضد مبادئ اسلام متهم مي‌نمودند و همواره نوك پيكان حمله آنان بر اين امر تمركز داشت كه به شيعه ايران ثابت كنند كه نظام حاكم در اعمال خود به قوانين اسلام هيچ توجهي ندارد. اما علي رغم اين تبليغات و افشاگري‌ها ديديم كه نظام حاكم همچنان سرپا ايستاده و صدها هزار نفر در نمازهاي جمعه شركت مي‌كنند. مي‌ديديم كه صدها هزار نفر در تظاهرات خود، نظامي را كه به اسم اسلام اعمال ضد اسلام و قرآن انجام مي‌داد، و همه، اين اعمال را بوضوح خورشيد در دل ظهر مي‌ديدند، تاييد مي‌كردند. اين همان اشتباهي بود كه از جبهه شيعه مخالف نظام، در داخل و خارج كشور همواره سر مي‌زد. و همه آن‌هائي كه عقيده داشتند كه رسوائي اسلامي و ديني نظام حاكم در مقابل طرفدارانش بر آن تاثير مي‌گذارد، دانستند كه در اين نتيجه گيري اشتباه مي‌كرده‌اند.

بزرگ‌ترين اشتباهي كه جبهه شيعه مخالف نظام مرتكب شدند اين بود كه ندانستند با چه زباني با شيعه ايران (چه اقليت 20% و چه اكثريت) سخن بگويند. آنان قبل از اينكه مسلمان باشند خود را شيعه مي‌خوانند، مي‌پندارند كه اسلام فقط براي تثبيت مذهب حق شيعه بوجود آمده است. همان مذهبي كه فقيهان و ولاه فقيه پس از غيبت كبري، آن را مسخ نموده و حقيقت درخشان آن را كه در فقه اهل بيت جلوه‌گر مي‌شود تغيير دادند. شيعه ايراني به تمامي اسلام، از زاويه و روزنه تشيع مي‌نگرد. پس هنگامي كه مي‌بينيم كه اكثريت فقهاي شيعه در كتاب‌هاي خود اينطور مي‌نويسند كه امامت، اصلي از اصول دين است، و عدم ايمان به آن موجب بطلان اعمال مي‌گردد، نبايد از اين امر تعجب كنيم. و بعلت همين مسئله امامت بود كه اختلاف عميق و اساسي ميان شيعه و مذاهب اسلامي ديگر در فهم اسلام بروز نمود.

بگذاريد سخن خود را روشن‌تر بيان كنم. هنگامي كه جبهه شيعه مخالف نظام همّ و كوشش خود را بر رسوا نمودن نظام مذهبي حاكم بر شيعه نهاده بود و اظهار مي‌داشت كه اعمال اين نظام با اسلام تناقض دارد، شيه هيچگونه پشتيباني از اين اظهارات ننمود. و اين بدان علت بود كه رهبريت روحاني حاكم، همه اين اعمال را مطابق با اصول و مبادئي كه خود بر شيعه امامي تحميل كرده بود، توجيه مي‌نمود و نتيجتا سخنان مخالفين باد هوا مي‌شد. اما در صورتي كه همين جبهه مخالف بجاي تهمت زدن به نظام حاكم مبني به خروج از اسلام، اين نظام را بجرم خروج از تشيع و اصول آن، و بجرم درهم شكستن معيارهاي تشيع متهم مي‌نمود، همه اين امور به شكل ديگري جلوه‌گر مي‌شد. پس بجاي اينكه مسئله جنگ را امري بر ضد اسلام بخوانند، بايد آن را امري بر ضد تشيع مي‌خواندند. و مسائلي چون اعدام مخالفان و محروم كردن جامعه از انتخاب سرنوشت خود را، بايد مسائلي بر ضد تشيع خواند. اگر جبهه مخالفت وجود و دوام نظام كنوني را به عنوان لكه ننگي بر دامن شيعه و نهايت و نابودي اين مذهب معرفي مي‌كردند، و در اثبات ادعاي خود دلائل و مثال‌هائي از سيره امام علي، و فقه و عمل ائمه و كلام آنان را بكمك مي‌گرفتند، آنزمان بود كه آن اقليت شيعه، همراه با نيروي سركوبگر خود بر ضد نظام حاكم جبهه مي‌گرفتند، و حتي آن اكثريت گاه خاموش و گاه جوشان نيز به اين صف اقليت مي‌پيوستند و حكم نيروي واحدي را مي‌يافتند كه بر ضد نظام قد علم كرده است. همان نظامي كه مذهب شيعه را تهديد مي‌كند، و اعمالش بر خلاف اصول مذهب شيعه مي‌باشد. آنان اظهار نمودند كه مصادره اموال بر خلاف دستور اسلام است، در صورتيكه بايد مي‌گفتند مصادره اموال شيعه بر ضد مذهب شيعه است. مي‌گفتيم كه جنگ با همسايه مسلمان بر ضد اسلام است، و بهتر بود مي‌گفتيم كه اين جنگ بر ضد اصول مذهب شيعه مي‌باشد. جبهه شيعه مخالف نظام زبان گفتگو و لغت شيعه ايران را درك نكردند و بدين خاطر اين جبهه هرگز نتوانست افكار عمومي را بر ضد نظام تكوين نمايد. و پس از آن، اظهار و تمركز بر اين امر كه محور اساسي حكومت مذهبي شيعه بر حول بدعت‌ها، خرافات و پيچيدگي‌ها مي‌چرخد، و اين نظام ستون‌هاي سلطه خود را بر همين بدعت‌ها و خرافات و پيچيدگي‌ها بنا نموده است نيز ضروري مي‌باشد. و فقط اتهام ضد شيعه بودن اين نظام كافي نيست. تا زمانيكه اين بدعت‌ها و خرافات در طرز فكر عام و ساده شيعه موجود باشند اين نظام نيز پاي بر جا مانده و مصيبت‌ها باقي مي‌ماند. براستي كه آن تشيع حقيقي كه در عهد ائمه شيعه وجود داشت، با تشيع اين فقيهان تناقض و تضاد كامل دارد. نتيجتا هر گونه اعمال زشتي كه از اين نظام سر مي‌زند، حتي اگر به زبان تشيع تفسير گردد تا به عامه شيعه توجيه شود، در حقيقت با اصول و اساس تشيع صحيح، و فقه جعفري جلوه‌گر در فقه امام صادق تضاد و تناقض كامل دارد. پس اشتباه جبهه شيعه مخالف نظام اين بود كه وجدان شيعه را كه توسط فقها و مجتهدين تخدير شده بود بيدار نكردند. آنان بدعت‌ها و خرافات را معرفي نكردند، و حقيقت آن را بيان ننمودند. حقيقتي كه در صورت روشن شدن براي شيعه هيچ شكي باقي نمي‌گذارد كه عقيده شيعه امامي در زمان ائمه، با عقائد تشيع بعد از زمان ائمه اختلاف و تناقض كامل دارد. ما اين اختلافات را در كتاب‌هائي كه قبلا نام آن‌ها را بيان نموده ايم، اثبات كرده‌ايم. در روز پنجم اكتوبر سال 1989 شيخي كه سمت رياست جمهوري ايران را دارد، مولوي اسحق مدني را به عنوان مستشار شئون اهل سنّت تعيين كرده و معرفي نمود. آيا براي اثيات سخناني كه هم اكنون بيان كردم، دليلي روشن‌تر از اين لازم است كه مشايخ و فقيهان ما (خداوند آن‌ها را ببخشد) به اسلام با ديده‌اي مي‌نگرند كه هيچ ارتباطي با عقيده تشيع ندارد؟ و الا تعيين مستشار براي اهل سنت در كشور اسلامي كه نامش نيز جمهوري اسلامي مي‌باشد، و همه مسلمانان در قبله، قرآن، حج، نماز، و روزه خود، در آن با هم مشاركت دارند چه معني مي‌دهد؟ آيا بين اسلام و سنت اختلافي وجود دارد؟

و عجيبتر از آن اينكه ما شيعيان امامي عقيده داريم كه سنّت حضرت پيغمبر در مسئله شرع پس از قرآن، مكان دوم را دارد (همان سنتي كه جماعت اهل سنت پيرو آن مي‌باشند). و سنت حضرت پيامبر از لحاظ مرتبه قبل از اجماع و دلايل قطعي قرار دارد. و اين بدين معني است كه هر شيعه جعفري بحكم ضرورت عقل خواسته و يا ناخواسته حتما بايد سني مذهب باشد. و بعكس آن يك فرد سني مي‌تواند شافعي، مالكي، و يا حنفي باشد. پس شيعه جعفري حتما بايد سني باشد، چون سنت تنها راه فهم احكام و تشريعات فقهي است.

س- آيا جهت رهائي شيعه از مصيبت راهي به جز «تصحيح» وجود دارد؟

ج- بجز مسئله تصحيح، يك راه منطقي وجود دارد و آن رهائي از اين نظام حاكم مي‌باشد. و اين همان راهي است كه مخالفان نظام حاكم بر شيعه ايران آن را آرزو دارند. هر كدام از مخالفين براي رهائي از اين نظام راه خاصي را انتخاب نموده است. اين مخالفت ممكن است كه در كوتاه و يا دراز مدت به پيروزي برسد، و عقيده دارم اين نظام كه با انسانيت و اديان آسماني هيچ صله و ارتباطي ندارد، نظامي است منزوي و نمي‌تواند مدت درازي دوام بياورد اما من از بعد ديگري به اين مسئله مينگرم. و آن اينست كه در صورت از بين رفتن اين نظام، تشيع تا زمانيكه در اعماق خود اصول ناسالمي را كه ساخته دست فقهاء و مجتهدين مي‌باشد حمل مي‌كند، با خطر نابودي روبروست. و اين امر را نيز بعيد نمي‌دانم كه اين نظام به آشوب ديگري در منطقه دست زده، و در اين آشوب و هرج و مرج بار ديگر ساده‌انديشان شيعه را بازيچه قرار دهد. و آنجاست كه طامّه كبري بر پا خواهد شد. در اينجا من خود را مسئول مي‌دانم كه صريحا به شيعه و سني اعلام كنم كه خطري كه شيعه را تهديد مي‌كند، بزرگ‌تر از آن است كه عالم اسلامي و حتي شيعه تصور آن را مي‌نمودند. و اين خطر قبل از اينكه متوجه كشورهاي مجاور باشد، خود شيعه را در خانه‌اش تهديد مي‌كند، و اميدوارم كه كسي اين مسئله را از من نپرسد كه چرا در اين مقاله اينهمه از شيعه سخن رانده، و از ده‌ها فرقه اسلامي ديگر كه در ايران بسر مي‌برند سخني بميان نمي‌آورم.

اين سخنان در خطاب با اكثريت شيعه‌اي كه در ايران بسر برده و در آنجا داراي امكانات و قدرت و كيان خاص بخود مي‌باشند، و در حقيقت هم آنان باعث بروز محنت و مصيبت بر خود و مسلمانان ديگر ايراني و غير ايراني شده‌اند، بيان شده‌اند. در اينجا به مسئله جنگ نظام مذهبي شيعه ايران با عراق بر مي‌گردم تا راز ديگري را افشا كنم. نظام حاكم بر شيعه ايران با اين جنگ كه باعث كشتار شيعه و غير شيعه عراق گرديد، ثابت كرد كه وقتي قوميت و مذهب رو در رو قرار مي‌گيرند، قدرت قوميت بيشتر بوده و بر مذهب غلبه مي‌يابد. در غير اينصورت چرا نظام مذهبي حاكم دستور قتل شيعه عراق و انهدام شهرهاي جنوبي اين كشور را كه همگي شيعه نشين مي‌باشند صادر نمود، و با موشك و توپ در طول هشت سال اين اماكن را زير آتش گرفت؟ و حتي هنگاميكه نظام، آتش بس را پذيرفت، اين پذيرش بعلت ديني و يا مذهبي و يا انساني نبود، بلكه به شكستي زشت تن داد، كه حتي وليّ حاكم آن را به «نوشيدن جام زهر» تشبيه كرد، و همه عالم اين سخن وي را شنيدند. و اين بدين معني است كه اصول اساسي مذهب شيعه بدان صورتيكه فقهاء آن را تصور كرده‌اند، ممكن است بار ديگر اجازه تكرار اين عمل را بدهد. ممكن است بار ديگر از ساده‌انديشان شيعه و طرفداران ولي فقيه نيروئي بسيج نموده، جنگ جديدي را در ابعادي گسترده تر و جهت صدور انقلاب شيعه، كه با تمسك به (تقيّه) (انقلاب اسلامي) خوانده مي‌شود، آغاز كند. و بايد توجه داشت كه شيعه هر قدر هم كه داراي قدرت و سطوت باشد، باز هم در عالم اسلامي در زمره اقليت بشمار رفته، و كمتر از ده درصد از جمعيت مسلمانان را تشكيل مي‌دهد. نتيجتا پيروزي شيعه بر امت اسلامي كه داراي چنين وسعتي است، امري غير ممكن بوده و از لحاظ عقل و منطق، و با توجه به موقعيت زماني و مكاني هرگز بوقوع نميپيوندد.

اما آنكسانيكه در طول هشت سال جنگ و نكبت، و مصيبت‌هاي گذشته ديگر به شهادت تاريخ، با جان شيعه بازي كردند، ممكن است بار ديگر نيز فرصتي پيدا كرده، و شيعه را به آب و آتش بزنند.

اما همه مي‌دانيم كه طرف‌هاي درگير در جنگ بسر هم گل نمي‌ريزند. بلكه آنجا گلوله و اسلحه است كه حكومت مي‌كند. و تاريخ معاصر شهادت مي‌دهند كه چگونه اسلحه ويرانگر و شيميائي و اتمي و غيره، خرابي و دمار بر جاي مي‌گذارند. سخنم را در جمله‌اي خلاصه مي‌كنم: آيا تشيع قصد دارد كه نكبت اين سلاح‌هاي ويرانگر را بخاطر چشم و ابروي ولايت فقيه و مجتهدين بجان خود بيازمايد؟ آيا شيعه مي‌خواهد در راه رضاي اين گروه كه در طول تاريخ با وي معامله قصّاب و گوسفند را نموده است، خود را به وادي فلاكت و نابودي بكشاند؟ اگر شيعيان امامي به من اجازه دهند كلام خود را كمي روشن مي‌كنم: تا زمانيكه ما شيعيان امامي عقيده داريم كه در ميان فرقه‌هاي اسلامي فقط ما فرقه نجات يافته مي‌باشيم، و تا زمانيكه به زعم فقيهان اعتقاد داشته باشيم كه قتل و كشتار مسلمانان چه شيعه و چه سني، در راه پيوستن آنان به اين فرقه نجات يافته، بر طبق دستور عقيده و مذهب مي‌باشد، و هر كسي در اين راه كشته شود شهيد بوده و به بهشت مي‌رود و حور عين از همه طرف او را در آغوش مي‌گيرند و تا زمانيكه تاريخ سخن من را گواهي مي‌دهد (و در طول هشت سال عالم اسلامي دليل سخنانم را از راه تلويزيون مشاهده نمودند)، و ماداميكه حاكمان بر شيعه، همان اشخاص متعصب داراي افكار ارتجاعي و دروغين بوده كه امام آن‌ها مي‌گويد: «اگر پيروز شديم پس پيروز شده‌ايم و اگر شكست خورديم باز هم پيروز شده‌ايم»، و كمترين اتهام آنان جنايتكاران جنگي است، و تا زمانيكه رئيس نيروهاي مسلح اين نظام در خطاب به ولي فقيه چنين مي‌گويد: «اگر تو به ما بگوئي كه نصف اين هندوانه حلال و نصف ديگر آن حرام است، نصف حلال را خورده و نصف حرام را رها مي‌كنيم»، و تا زمانيكه عده كثيري از مردم اين سخنان را باور داشته و به آن ايمان دارند، و هرگز فكر نمي‌كنند كه اينچنين سخنان كه اگر از زبان رئيس ارتشي در كشوري داراي دموكراسي و پيشرفته گفته شود، او را بيدرنگ به تيمارستان مي‌برند، و تا زمانيكه عده كثيري از مردم نقش انبوه عزادار براي «امفسيس» را بازي مي‌كنند، پس بگذاريد بگويم كه خطر به آب و آتش زدن دوباره شيعه و دخول وي به جنگي و مصيبتي ديگر بسيار زياد است. حتي تفكر در اين امر بسيار مخوف و ترسناك بنظر مي‌رسد. و من براي اين مشكل كه قبل از ديگران در كمين ما شيعيان امامي، و يا بهتر بگويم، در كمين اسلام و همه مسلمانان جهان نشسته است، فقط يك حل مي‌بينم، و آن بيدار كردن شيعه از خواب طولاني است تا بدعت‌هائي كه بواسطه آن خود و ديگر مسلمانان را دچار محنت و مصيبت كرده است، بشناسد. و اين امر فقط زماني امكان پذير است كه نداي تصحيح بگوش آنان كه ولاه فقيه و رهبران حاكم مذهبي آن‌ها را گمراه كرده‌اند رسيده، و شيعه را با ابعاد حقيقي مصيبت‌هائي كه در سايه ولايت فقيه گريبانگيرش شده است آشنا كنيم، و اين مصيبت‌ها را در قالبي شيعي به آنان بفهمانيم. ما ديديم در روزي كه نظام حاكم در جنگش با شيعيان عراق اعلام آتش بس نمود، چند هزار از زندانيان سياسي شيعه را كه در زندانش بسر مي‌بردند اعدام كرد، و همه رسانه‌هاي گروهي جهان از اين فاجعه بزرگ سخن راندند. و بخاطر آن تظاهرات وسيعي از طرف شيعه و غير شيعه، در بعضي از نقاط جهان به راه افتاد. و در بين اعدام شدگان صدها زن و دختر، صدها سالمند و صدها زخمي بودند، و حتي عده‌اي از آن‌ها حكم زنداني بودنشان بپايان رسيده بود، و مي‌بايست از زندان آزاد مي‌شدند. اما ولي فقيه به انتقام شكستش در جنگ اين زندانيان مقيد در زنجير را به جوخه‌هاي اعدام سپرد. و همه را فقط در مدت يكهفته از دم تيغ گذراند، و به هيچكدام رحم نكرد. اما شيعه ايران در مقابل خبر اين فاجعه كه بزرگ‌ترين قصابي تاريخ شيعه بشمار مي‌رود بسيار خونسرد رفتار نمود، چرا؟

چون جبهه مخالف نظام خبر اين فاجعه را بصورت حقيقي آن بيان نكرد، و هرگز اعلام نكرد كه چندين هزار دختر، زن و پير و جوان شيعه بدست نظام مذهبي شيعه، و به امر ولي فقيه شيعه اعدام شده‌اند. بلكه اين كشته شدگان را شهيدان سياسي مخالف نظام خواند، و نظام نيز از آنان به عنوان منافق ياد كرد. و طبيعتا و نتيجتا دل‌هاي شيعيان هوادار نظام از اين خبرها هرگز در سينه نمي‌لرزد. علاوه بر شيعيان طرفدار نظام، شيعيان غير ايراني هوادار نظام بودند كه هرگز اين فاجعه آنان را نيز نيازرد، چون از ديده آنان اين فاجعه، فاجعه‌اي قومي و ايراني بود، و آن را از چهار چوب مذهب شيعه بيرون پنداشتند. و اگر اينان مي‌دانستند و بيدار مي‌شدند كه اعدام شدگان مانند خود آنان شيعه بودند، و مانند خود آنان بر تربت حسيني سر مي‌گذارند و در اذان‌هاي خود «أشهد أن علي ولي الله» مي‌گفتند، از اين سكوت هول‌انگيز بخاطر مصيبت برادرانشان در ايران، بيرون مي‌آمدند و نظرشان در مورد نظام حاكم فرق مي‌كرد.

در اينجا بايد براي شيعيان غير ايراني بعضي از امور را روشن سازم، تا با خطري كه توسط اين نظام مذهبي در كمين شيعه نشسته است آشنا شوند و بدانند كه وقتي من از اين خطرها صحبت مي‌كنم، سخن بيهوده نمي‌گويم، مي‌خواهم ثابت كنم كه نظام مذهبي حاكم بر ايران در معامله با شيعيان غير ايراني به سوي نژادپرستي و قوميت ميل نموده، و قصد دارد شيعيان ديگر را قرباني شيعيان ايران كند.

نظام حاكم بر ايران در زمان جنگ شيعيان خود با عراق، سفيراني به كشور پاكستان فرستاد تا موافقت رئيس جمهور متوفاي آن يعني «ضيا ءالحق» را مبني بر مشاركت داوطلبان شيعه پاكستان، در جنگ جلب كند تا اين داوطلبان را در صفوف مقدم جبهه، يعني در جلوي صفوف سپاه پاسداران جايگزين كنند، اما ضياء الحق اين درخواست آنان را رد كرد. و يكبار نيز رهبريت شيعه ايران به تمامي پناهندگان عراقي كه در ايران بسر مي‌بردند، دستور داد تا به عنوان سرباز در جنگ شركت كرده، و در مقدمه صفوف سپاه پاسداران قرار گيرند، و زمانيكه با اعتراض برخي از رهبران آنان روبرو شدند، با خشونت تمام جواب دادند كه: «شما اهل كوفه هستيد كه امام حسين را كشتيد، و هم اكنون وقت آن رسيده است كه با قرباني كردن خود، در راه ترويج مذهب شيعه گناهان خود را پاك سازيد». و نمي‌دانم كه آيا شيعيان مي‌دانند كه اين نظام تروريستي كه بر شيعيان حكم رانده و جهان را با تروريست‌هاي اجير شده خود تهديد مي‌كند، و با پرداخت اموال گزافي آنان را استخدام كرده، و به وسيله آنان آمريكا و فرانسه و انگليس را تهديد نموده و از آنان باج مي‌گيرد، چرا تا كنون حتي يك تروريست از شيعه ايران را جهت انجام غرض‌هاي خود اجير نكرده است، بلكه همه اين تروريست‌ها از شيعياني هستند كه با قوميت ايراني هيچ صله و نسبتي ندارند، و برخي از آنان از شيعيان كويت، لبنان، و يا پاكستان و عراق مي‌باشند، اما در اين مجموعه جاي شيعه ايراني خاليست. آيا اين دليل واضح روشني نيست مبني بر اينكه نظام مذهبي حاكم در ايران، نظامي نژادپرست و قوم گراست و هنگاميكه مذهب و قوميت با يكديگر برخورد مي‌كنند، اين نظام قوميت را بر مذهب برتري مي‌دهد، و در راه قوم ايراني هم قوم‌هاي ديگر را فدا مي‌سازد؟ آيا شيعيان جهان مي‌خواهند از خود قربانياني بسازند كه فداي طمع‌هاي رهبريت تشيع ايران مي‌گردد؟ خداوندا شاهد باش كه من ابلاغ نمودم.

زمانيكه مجلس خبرگان كه از بيش از صد فقيه تشكيل شده است شخصي را جهت رهبريت شيعه انتخاب كرد كه تنها فضيلت و برتري وي نسبت به ديگران اين بود كه در طول هشت سال خادم مطيعي براي ولي فقيه بوده و در مجالس ترحيم، خوب تعزيه خواني مي‌كرده، براستي جهان تشيع شاهد بزرگ‌ترين مهزله تاريخ خويش بود. زمانيكه چنين شخصي گويي سبقت را ربوده، و مجتهدان و فقهائي كه خود را برتر و بهتر از او مي‌ديدند، مجبور به سكوت و حتي عرض تبريك و تهنيت مي‌گردند، بدين اميد كه اين رهبريت مذهبي تا مدتي به شكل جنايتكار خود باقي بماند، آنگاه است كه بايد بگويم شيعه مانند توپي شده است كه هر پائي لگدي بر آن مي‌كوبد و آن را از جائي به جائي ديگر مي‌راند و همه اين‌ها به اين خاطر است كه اين بازي مذهبي جريان داشته باشد، و اين گروه بر شيعه سيطره داشته، در طول شبانه روز به آن جنايت كنند.

پس بگذاريد يگويم كه: «تصحيح» عقيده شيعه، و بازگشت دادن آن به تشيعي كه شيعه را در عصر ائمه زينت داده بود، يعني همان مذهب و فقه امام صادق و عودت دادن آن به عصر سلف صالح، تنها و بهترين تضمين جهت عدم تكرار اينگونه مصيبت‌هاست. تا ديگر هرگز جنايت كاران جرئت نكنند كه با آتش و گلوله بر شيعه حكم رانده، و يا خرافات و بدعت‌هايشان را كه صدها بار بدتر از آتش و گلوله است، بر شيعه تحميل كنند.

مشكلات و آرزوها

هنگاميكه از تصحيح صحبت مي‌كنم اين تصحيح عقيده‌اي را شامل مي‌شود كه قرن بعد از قرن در عقول ساده، اعماق و وجود ميليون‌ها نفر ريشه دوانده است. و مي‌دانم كه در مقابل اين تصحيح قومي ايستاده‌اند كه وسائل گمراهي و ترور را بدست داشته، و از كليه امكانات حكومتي بجز اخلاق و ايمان برخوردارند. و مي‌دانم كه هزاران نفر از رجال دين از بركت اين خرافاتي كه قصد تصحيح آنان را داريم نان مي‌خورند، و حاضرند در مقابل تصحيح دست به اسلحه بر منبرها ايستاده، و در كتاب‌ها، نشريات، و گرد همائي‌هاي عمومي و خصوصي خود آن را به زمين بكوبند. و خوب مي‌دانم كه آن دولت‌هاي استعماري بزرگ كه از وحدت مسلمانان بيمناك بوده، و هيچ سعادت و خيري براي آنان نمي‌خواهند را در پيش رو داريم، و مي‌دانم كه آن دست نشاندگان استعمار كه نقاب مخلصان شيعه را بر چهره داشته، مبالغي هنگفت جهت چاپ و نشر كتب و برپائي جمعيت‌ها و گرد همائي‌هاي تفرقه انگيز بذل مي‌كنند، و با استفاده از شعار عشق به شيعه و ائمه و اهل بيت به اين شكاف و تفرقه دامن ميزنند را در پيش روي داريم. و خوب مي‌دانم كه در اينجا با گروه‌هاي ساده‌انديشي روبرو هستم، كه در سراشيبي هلاك پاي گذارده، و به «تصحيح» هيچ ايماني ندارند، و با تمسك به آنچه از پدران و اجداد خود به ميراث برده‌اند، بر كجروي و گمراهي اصرار مي‌ورزند. و من در هنگاميكه تاريخ حركت‌هاي اصلاحي را تدريس مي‌نمودم به اين امر پي بردم كه حركت اصلاح فكري، حركتي بسيار بزرگ و سنگين بوده، و همواره موانع بيشماري را در پيش رو دارد. و همانطور كه در ابتداي اين مقاله گفتيم، داعيان آزادي سياسي هميشه با تائيد و تشويق و استقبال طبقه‌اي كه قصد آزادي آن را دارند روبرو مي‌شوند، اما داعيان آزادي فكري در اكثر اوقات در پيش پاي خود بجز خار نمي‌بينند. و بهمين علت هنگامي كه از شيعه انتقاد كرده و مسئله تصحيح را پيش مي‌كشم، هرگز تعجب نمي‌كنم كه شخصي مرتجع از شهر قزوين، كه از اصل يهودي بوده، و به عميل بودن براي استعمار معروفيت دارد، سخن به شتم و ناسزاگوئي من بگشايد. اما در بسياري از مواقع همين خارهاي در پيش راه، به غنچه‌هاي گل تبديل گشته، و مردم نسل در نسل اين غنچه‌ها را در دست‌ها مي‌گردانند. و اين مسئله در زماني اتفاق ميافتد كه نهضت اصلاح فكري به ثمر نشسته، و مردم آن را بپذيرند.

اكنون كه مشكلات و صعوبات راه را ذكر كرديم، پس بگذاريد از اميدها نيز سخني بگوئيم در مقدمه آرزوها و اميدها، شايسته است كه همواره به پيروزي حق و حقيقت ايمان داشته باشيم و بدانيم كه حتي با وجود خطرها و كوشش‌هاي دشمنان در راه شكست و تضعيف ما، همواره حق به پيروزي مي‌رسد. هنگاميكه به تاريخ اصلاحات فكري و اجتماعي و سياسي نظر بيافكنيم، مي‌بينيم كه هر كدام از اين نهضت‌ها با خطرهائي مهيب روبرو بوده‌اند. اما در نهايت حق و حقيقت به پيروزي رسيده است. چون حق نيروي خود را از منشا و صاحب آن يعني خداوند درهم كوبنده جبارين، و ياريگر مظلومان، كه ما را به پيروي از آن امر داده است مي‌گيرد.

مظلوم فكري همانند مظلوم سياسي است و خداوند ناصر مظلومان وي را مدد مي‌كند. و بدون شك كلمه حق، درخشش خاص بخود را داشته، و نور آن باطل را هر قدر هم قوي باشد، خاموش گردانده و از جلوه مياندازد. خود من شاهد بوده‌ام كه – از بدو آغاز سخنم با شيعه، و فرياد كلمه حق كه همان تصحيح است، در كتاب «شيعه و تصحيح» و (فرياد بلند) – طبقه جليل روشنفكر شيعه همواره با ارسال نامه ها، سخنانم را تاييد و مرا به ادامه و كوشش شبانه روزي و خستگي ناپذير در راه تصحيح تشويق كرده‌اند. من جوانان تحصيل كرده شيعه را ديده‌ام كه همگام با تصحيح ايستاده، و عقيده دارند كه تصحيح تنها راه نجات شيعه از بلائي است كه از همه سو به آن مي‌نگرند. جوانان روشنفكر شيعه‌اي را ديده‌ام كه گريه كنان حسرت اعتبار برباد رفته شيعه، و متهم شدن آنان به اعمال ترور، و وحشت و جنوني را مي‌خورند، كه رسانه‌هاي گروهي جهان، و تلويزيون از مراسم سوگواري حسيني، در روز عاشورا، براي جهانيان پخش مي‌كردند، و صحنه‌هاي زشتي از سوگواري هزاران نفر را به نمايش گذارده بودند، كه با شمشير بر سر خود كوفته، و با زنجير به پشت خود مي‌نواختند. و خون از پيكره آنان جاري شده، و «يا حسين» مي‌گفتند.

بگذاريد سوگند بخورم كه اولين كسي كه در روز قيامت، در محظر خداوند از اين جمعيت – كه انقلاب او و مبادي آن را كه در راه آن شهيد داده بودند، به بيراهه، و جهاد طاهر او را به لجن كشيد – برائت طلبيده، و دوري ميجويد، همان سيد الشهداء، امام انقلاب كنندگان و سيد جوانان اهل بهشت، ريحانه رسول الله، حسين بن علي بن ابي طالب، فرزند سيده بانوان دو جهان، فاطمه زهرا است. جوانان روشنفكر شيعه‌اي را ديده‌ام كه براي بخت شيعه افسوس مي‌خوردند، كه چرا بايد جرائمي كه در ايران بوقوع مي‌پيوندد، گاهي به اسم شيعه و گاهي به نام اسلام تمام شود. مي‌ديدم و ميشنيدم كه درخت تصحيح به ثمر نشسته است. و اگر در بعضي دول منطقه آن را سانسور نمي‌كردند، و نظام حاكم بر ايران حتي از نشر يك فصل از فصول آن، و يا ذكر نامش جلوگيري نمي‌كرد، مي‌ديدم كه تصحيح چگونه با گام‌هاي بلند در تفكر شيعه به پيش مي‌تازد.

اما تمامي اميد من به فردا است، هنگاميكه دست‌هاي سه ميليون كودك، كه جنگ شيعه با شيعه و غير شيعه عراق، آنان را يتيم ساخته است و دست‌هاي صد و پنجاه هزار طفل، كه دادگاه‌هاي انقلاب اسلامي، پدران و مادران آنان را به ظلم به ميادين اعدام روانه ساخته است، درهم ميفشارد. و آنزمان است كه تصحيح ارتشي مي‌سازد كه باطل و اهل آن را نابود كرده، و از آن‌ها كه از بدعت‌ها به عنوان وسيله‌اي براي اعمال سلطه خويش، و جنگ و استبداد استفاده نمودند، انتقام مي‌گيرد.

در اينجا مي‌خواهم واقعه‌اي را بيان كنم كه ثابت مي‌كند كه كلمه حق را حتي اگر در دوردست‌ترين نقاط فضا كسي بر زبان براند سلطه حاكم ظالم را به وحشت مياندازد. در حدود دو سال پيش يكي از نزديكان من از ايران، تلفني با من تماس گرفت و اصرار مي‌كرد كه با پسر ولي فقيه حاكم بر كوچك و بزرگ امور در ايران صحبت كنم. از اين شخص واسطه سئوال كردم كه آن مرد از من چه مي‌خواهد؟ آيا مي‌خواهد رضايت من را جلب كند، و يا مسئله خدعه و نيرنگ است؟ در هر دو صورت وي بايد خطري را احساس كرده باشد، كه بايد جلوي آن را گرفت و گرنه هرگز خود را كوچك نمي‌كرد تا با دشمني سرسخت به مكالمه بنشيند. پس اضافه كردم: «به او بگو اگر در فكر فريب و نيرنگ است، پس از اين امور به خدا پناه مي‌برم، و اگر در فكر جلب رضايت من باشد، به او وعده مردانه مي‌دهم كه اگر جلوي جنگ شيعه با شيعه و غير شيعه را بگيرند، در سخنانم و عملم هرگز از من اذيت و آزاري نبينند» و باز از شخص واسطه سئوال كردم كه، آيا آن شخص كتاب من «جمهوري دوم» و آنچه را كه درباره او و پدرش و نهايت ايشان نوشته‌ام مطالعه كرده است؟

و شخص واسطه جواب داد: «آري بخدا، هم او و هم پدرش آن را خوانده‌اند، و با وجود اين مي‌خواهد با تو سخن بگويد». پس به او گفتم: «تا زمانيكه با شرط من موافقت نكند، با او سخن نمي‌گويم»، و مكالمه قطع شد. و جنگ دو سال ديگر بطول انجاميد و بالاخره خداوند آنانرا با شكست روبرو ساخت، تا اينكه حدود دو هفته قبل، باز همان شخص واسطه تلفني با من تماس گرفت و گفت: «هم اكنون كه آتش جنگ خاموش شده است، آيا حاضري با او سخن بگوئي؟ گفتم: «مقدمه چيني را دوست ندارم، بدون اينكه وقت را تلف كني، بگو از من چه مي‌خواهد؟ جواب داد: «مي‌خواهد با تو درباره كتاب شيعه و تصحيح صحبت كند». به دوستم گفتم: او با شيعه و تصحيح چكار دارد؟ هرآنچه شيعه از دست او و پدرش و جماعتشان، در طول ده سال كشيده است كافي است. سپس او گفت ...... و من گفتم: ...... و بالاخره سخن پايان يافت.

اين داستان را كه اول تا آخرش سه سال بطول انجاميد، براي آن بيان كردم كه نتيجه بگيرم: قدرت‌هاي حاكم بر شيعه، با وجود تسلط بر امكانات هنگفت مادي و انساني، باز هم آنچنان احساس سستي و ذلت و ضعف مي‌كنند، كه گوئي انتظار نهايت اجتناب ناپذير خود را مي‌كشند. و اين نهايت نزديك است كه بدست انقلابگران و مصححان بوقوع بپيوندد.

س- راه حل چيست؟

ج- در اين مقاله از تصحيح بسيار سخن گفتيم و اين مسئله امر دعوت را بر داعيان و بر شيعه آسان مي‌گرداند. اما راه دستيابي به فهم عامه شيعه و نشان دادن ماهيت تصحيح، و كيفيت عمل به آن چيست؟ در اينجا روي سخنم را به دو طبقه متميز از طبقات شيعه مي‌كنم. كه آنان طبقه روشنفكر، و طبقه ثروتمند مي‌باشند و اما سخن من با طبقه روشنفكر اين است كه چاپ يكي دو كتاب و همچنين، يكي دو ندا در دادن، موقعيت تصحيح را بصورتي وسيع تضمين نمي‌كند. چون مي‌بينيم كه همه پنجره‌ها و روزنه‌هاي اطراف ما بسته است پس چگونه مي‌توان صدا و دعوت خود را از راه پنجره‌هاي بسته، به عامه شيعه رساند؟ آنچه را كه شيعه از پشت اين پنجره‌هاي بسته مي‌شنود، مانند ديدن شبحي است در تاريكي. و هرگز تا زمانيكه طبقه روشنفكر در سرتاسر زمين به نشر دعوت نپردازد، درخت تصحيح به ثمر نخواهد نشست. و در اينجا كساني را كه با تصحيح بيعت نموده و نداي آن را اجابت گفتند، مخاطب قرار داده، به آن‌ها مي‌گويم: باشد كه هم اكنون آنان اقليت را تشكيل مي‌دهند، اما اين اقليت با استناد به تاريخ، آهنگ رشد خواهد نواخت، و سرانجام كفه عقل و منطق بر كفه سادگي و جهل و دجل و خزعبلات، برتري خواهد گرفت. و تاريخ گواهي مي‌دهد كه هميشه گروهي بسيار قليل، امري بسيار عظيم را به پيش برده، و حق آنچنان جاي باطل را گرفته است، كه گوئي آتش در دامن خرمن خشك افتاده باشد. پس به آن‌ها مي‌گويم، لغتي كه بايد توسط آن با شيعيان امامي سخن گفت، همان لغت عقل و منطق است، كه در كتاب خداوند و رسول وي، و سيرت سلف صالح، و عمل ائمه شيعه عليهم السلام خلاصه مي‌شود. هدف تصحيح، قانع نمودن شيعه به ترك بدعت‌ها، خزعبلات، و خرافاتي است كه بر كمر آنان سنگيني مي‌كند، و اين امر وقتي بسيار آسان است، كه طبقه دعوت كننده به تصحيح، قادر به روشن نمودن آن باشد، و بتواند ميان اين بدعت‌ها، و مصيبت‌هاي شيعه ارتباطي مستقيم برقرار كند. و رابطه اين خرافات و آنچه بر سر شيعه آمده است را بخوبي روشن نمايد. و صراحتا اين مسئله بدين معني است كه شيعه با قلب، عقل، شعور، و وجدان خود احساس كند كه تمامي بلاهائي كه در طول تاريخ بر سر وي فرود آمده است، بخاطر وجود همين بدعت‌ها، خرافات و پيچيدگي‌هائي است، كه در عقيده خالص شيعه متمثل در عشق اهل بيت حضرت رسول و مذهب فقهي امام صادق وارد شده است. بر طبقه دعوت كننده واجب است كه شيعه را با عباراتي واضح مخاطب قرار داده، و امور را به روشني بيان كرده و بگويد: اي شيعيان، كساني كه امامت را امري ارثي و الهي قرار داده و آن را به عنوان اصلي از اصول دين معرفي كردند، بخدا قصد بالا بردن شأن و مرتبت ائمه را نداشتند و ليكن غرض آنان از اين امر، نقل صفات و خصائص ائمه، و آنچه خودشان به آنان نسبت دادند به فقهاء و ولاه فقه بود، تا بدينوسيله با ادعاي تقوي، عقل، حكمت و عصمت، بتوانند بر گروهي از مردم تا روز قيامت حكمراني كنند، و ادعاي داشتن مقام رسول الله را كرده، و حتي در صفات خدا و ندي با او شريك شوند و بگويند، آنكه در مقابل اين‌ها بايستد گوئي در مقابل خدا ايستاده است و قتل وي واجب مي‌گردد.

اي شيعيان! بخدا اين فقهاء و مدعيان فقه، بندگاني هستند همانند شما. و مَثَل آن‌ها همانند مَثَل اين آيه كريمه است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣﴾ [الحج: 73]. «أي مردم! مثلى زده شده است، به آن گوش فرا دهيد، كساني را كه غير از خدا مي‌خوانيد هرگز نمى‌توانند مگسی را بيافرينند، هرچند براى اينكار دست به دست هم دهند، و هرگاه مگسی چیزی از آن‌ها برباید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان)».

وظيفه اساسي طبقه روشنفكر دعوت كننده و معتقد به تصحيح اين است كه بدان گروه ساده‌انديش شيعه امامي بفهماند كه بين مصيبت‌ها و محنت‌هاي شيعه، و بدعت‌ها و خزعبلاتي كه به عقيده وي چسپانيده شده‌اند رابطه‌اي بسيار سنگين و خطرناك وجود دارد، كه كاخ و جبروت اين رهبران مذهبي بر آن استوار گشته است.

اكثريت شيعه تاريخ معاصر، در ايران بسر مي‌برند كه از ساده‌ترين حقوق انساني بي‌بهره‌اند. چون اين نظام مذهبي كه بر آنان حكم مي‌راند، با استناد به بدعت‌هائي كه سلطه را به فقهاء مي‌بخشد، تمامي آزادي‌هاي فردي و اجتماعي را از آنان سلب كرده است.

و اين امر بدين معني است كه در اينجا ارتباطي مستقيم ميان استبداد و آن نظام وجود دارد. و اگر قبول كنيم كه مسائلي كه از استبداد ناشي مي‌شوند، همانند گرسنگي، كجروي، فقر، جهل و مرض، همه و همه بسبب فقدان دموكراسي اسلامي مي‌باشد، و فقط در سايه دموكراسي اسلامي است كه يك امت مي‌تواند بيدار بوده و قوام يابد نه در سايه ي دموكراسي غربي، پس نتيجتا نظام مذهبي استبدادي، مسبب اصلي آن بدبختي‌ها بوده، كه از يك حكومت استبدادي فردي نشأت مي‌گيرد.

جاي بسيار تاسف است كه مي‌بينيم جوامع ملحد كمونيستي، بر ضد طغيان و استبداد بر پا خاسته، انقلاب مي‌كنند، و بسياري از آنان آزادي و حق انتخاب سرنوشت خود را باز مي‌يابند، اما پنجاه ميليون شيعه كه شبانه روز نام خداوند بزرگ را بر لب دارند، همچنان در سايه استبدادي كشنده، كه در تاريخ بيسابقه است بسر مي‌برند. نتيجه رابطه بدبختي و مصيبتي كه شب و روز بر شيعه مي‌بارد، با نظام فقهاء و بدعت‌هائي كه اين نظام و طغيانش بر آن بنا شده است، تنها در سلب آزادي اجتماعي و فردي و فكري شيعه خلاصه نمي‌شود، بلكه اين نتايج آنگونه در اعماق اين مجتمع نفوذ نموده، كه آنان را قربانيان عقيده و سياست كرده است. و اگر شيعيان امامي كمي انديشه كنند، بخوبي خواهند توانست كه ابعاد اين دسيسه را كه فقهاء بر ضد آنان چيده‌اند احساس كنند. پس بگذاريد در اينجا برخي از اين بدعت‌ها كه در عقيده شيعه وارد شده، و شيعيان خود را به آن ملزم نموده‌اند را بيان كنيم، تا خود بدانند كه بين اين بدعت‌ها و مصيبت‌هاي آنان چه ارتباطي وجود دارد.

در اين رابطه اولين امري كه جلب نظر مي‌كند، تقليد كور كورانه عوام شيعه از فقهاء و مجتهدين است، كه در نتيجه اين تقليد كور كورانه سيل مصيبت‌ها و بدبختي‌هائي كه از شمار خارج است بر روي آنان باريدن گرفته است. مي‌خواهم از خود شيعيان بپرسم كه آيا پيروي از فقه ناب امام صادق بهتر است، يا پيروي از فقه كسانيكه خود را به او منتسب كرده‌اند؟

و در اينجا نقش طبقه روشنفكر بخوبي مشخص مي‌شود كه بايد به شيعه بفهماند كه از فقه امام صادق پيروي كند، و براي خود امام و فقيه و مراجع تقليد ديگر نسازند. و در نتيجه اين روشنگري است كه احكام سير صحيح و اساسي خود را طي خواهد كرد. و در اينجا به مصيبتي ديگر اشاره مي‌كنم كه گريبانگير شيعه گشته است، و آن، تحميل اصلي اقتصادي بر شيعه است، بدون اينكه خدا و رسولش از آن راضي باشند. خُمسي كه به نفع كسب و تجارت تعلق مي‌گيرد، يكي ديگر از بدعت‌هائي است كه ساخته دست ولاه فقيه مي‌باشد، تا بتوانند با شيعه در نفع كسب و كارشان شريك باشند. و بر شيعه واجب است كه در مقابل اين ماليات كه خداوند هرگز جهت پرداخت آن امري صادر ننموده است تسليم نگردند. مصيبت ديگري كه نتيجه پيروي از مجتهدين و واليان فقيه بوده و شيعه را رنج مي‌دهد، «ازدواج متعه يا صيغه» است، كه از دختران و زنان شيعه كالائي ساخته است كه در بازار بردگان بخريد و فروش مي‌رسند. اين عمل قبيح چيزي بجز تجويز شهوتراني و آزادي اعمال جنسي نيست، و بالاخره دختران شيعه هستند كه بايد بهاي اين عمل شنيع را بپردازند. و خداوند را شكر مي‌گويم كه اين عمل زشت در تمامي دنياي شيعه انتشار نداشته، بلكه فقط منحصر به قطر شيعه نشين ايران است. و نمي‌دانم كه فقهاء چگونه حاضرند كه ناموس دختران شيعه بر باد رود، حال آنكه از ناموس خودشان سخت دفاع مي‌كنند.

مصيبت ديگري كه هزاران شيعه را بخاطر پيرويشان از فقهائي كه حق را كتمان مي‌كنند مي‌آزارد، عزاداري روز عاشورا است كه در اين روز شمشير بر سر، و زنجير بر پشت و سينه ميكوبند. اين اعمال نه تنها تعذيبي است بدني، بلكه تصوير شيعه را در چشم جهانيان مشوّه ساخته، به نفس ضرر رسانده، و با كرامت انساني منافات دارد.

و بار ديگر تكرار مي‌كنم، بر داعيان تصحيح واجب است تا به شيعه با دليل و برهان بفهمانند، كه بين بدبختي‌هاي گريبانگير شيعه در ايران از لحاظ سياسي، اقتصادي و اجتماعي، و بدعت‌هاي وارداتي در عقيده تشيع، ارتباطي مستقيم و بسيار اساسي وجود دارد، فقهاء ساده‌انديشان شيعه را از طريق شعبده و دجل شستشوي مغزي داده و روح و جان آنان را به بازي گرفته‌اند. و به آنان قبولانده‌اند كه تنها راه نجات، تسليم شدن در مقابل افكار و اعمال جور آميزي است كه آنان شعار حكم خود قرار داده‌اند. و عدم تسليم و معارضه با هوس‌ها و سلطه آنان، به منزله اعدام و چوبه دار خواهد بود. آيا اگر اين حالت نفساني در شيعه وجود نمي‌داشت، پنجاه ميليون نفر بر اين بدبختي و شقاوت صبر مي‌نمودند، يا اينكه با مشتي گره كرده و كلمه‌اي واحد به جان ظالمين ميافتادند، و آنان را سر به نيست مي‌كردند؟ باعث تاسف است وقتي در روزنامه‌ها مي‌خوانيم كه مردم استراليا كه مسيحي مي‌باشند بر ضد نخست وزير آن كشور كه به يك پيرمرد استراليائي اهانت كرده است تظاهرات كرده و خواستار كناره گيري وي از وزارت مي‌شوند، در حاليكه در اين قطر بزرگ شيعي در هر روز و ساعت صدها شيعه مسلمان مانند گوسفند كشتار شده، و صداي مردم هم در نميآيد.

هدف اصلي و رسالت تصحيح، تغيير دادن شخص شيعه بازيچه دست ظالمان، به انساني انقلابي و پيكار گر در مقابل طغيان فقهاي در دست دارنده حكم مي‌باشد. و اين امر تنها در صورتي امكان پذير است كه در طرز فكر فرد شيعه تغيير حاصل شود. و ضمانت اين تغيير را، تصحيح بر عهده دارد. در اينجا مي‌خواهم به مصيبتي ديگر اشاره كنم كه بلاي جان شيعه گرديده است و ارتباطي مستقيم به بدعت‌هاي وارداتي توسط فقهاء دارد. و آن مسئله «تقيه» است من فكر مي‌كنم، هرگز چيزي كه بيشتر از اين مسئله باعث مَقت و غضب خداوند و رسولش گردد وجود ندارد. تقيه يعني دوگانگي و تضاد ميان قول و عمل كه در حد خود براي در هم كوبيدن مبادئ نيك و خير در انسان كافيست. بگذريم كه اين امر چه آثار جسمي، روحي و نفسي بر انسان مي‌گذارد. و از همه تاسف بارتر اينكه فقهاء تقيه را به يكي از امامان عظيم الشان ما، يعني امام صادق نسبت داده‌اند. و بدون شك بايد بگويم كه اين امام بزرگوار ما از اين امر منسوب به وي بري بوده و بزرگ‌تر و جليل‌تر از آنست كه به امري دستور دهد، كه با مبادئ اساسي اهل بيت رسول خدا، كه در انقلاب حسين و مبادئ سلف صالح، از صحابه رسول خدا جلوه‌گر مي‌شود تناقض كامل داشته باشد مصيبت ديگر گريبانگير شيعه كه به عنوان بدعتي در عقيده ما شيعيان وارد و مستحكم شده است، و حتي در فرقه‌هاي ديگر اسلامي بصورتي خفيف‌تر مشاهده مي‌شود، مسئله طلب حاجت از غير خداوند، و شريك قرار دادن در سلطه و حكم براي وي، و همچنين امور غلوآميزي است، كه از شيعه در كنار قبر ائمه و اولياء سر مي‌زند، و با مشكلات دنيوي ما ارتباط مستقيم دارد. ممكن است كسي بپرسد كه بين طلب حاجت از غير خداوند، و شرك در قدرت و سلطه او، و مشكلات اقتصادي، اجتماعي، خانوادگي و نفسي چه ارتباطي وجود دارد؟ بگذاريد با صراحت جواب اين مسئله را بدهم. با نظر انداختن به مسائلي كه مردم در كنار مرقد ائمه و قبور اولياء از آنان طلب مي‌كنند، مي‌توانيم بوضوح ببينيم كه اكثر اين خواسته ها، ارتباطي مستقيم با حيات دنيوي داشته، و مقداري كم از اين خواسته‌ها به آخرت و زندگي آن جهان ارتباط دارند. و چه بدبختيي بيشتر از اينكه انسان حاجتش را از كسي طلب كند كه از بر آوردن آن عاجز است. و چه بيچارگي بالاتر از اينكه با وجود امر صريح قرآن، طريقه طلب حاجت را كسي نداند. طريقه طلب حاجت، بر طبق گفته خداوند در قرآن، توسل به اوست كه در اين مورد مي‌فرمايد:

﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: 60]. يعني: «بخوانيد مرا، و از من بخواهيد، تا شما را اجابت كنم». و هرگز نفرموده است كه از غير از من (پيغمبر – امام ...) بخواهيد، تا او به شما بدهد.

و در اينجا به بدعتي ديگر مي‌خواهم اشاره كنم كه در ايران گريبانگير شيعه گشته است. و آن، بناي ضريحي باشكوه بر قبر ولي فقيه، و قرار دادن آن به عنوان محل طواف و درخواست حاجت‌ها مي‌باشد. آيا براي ملتي كه ميليون‌ها ريال پول را براي ساختن قبر و ضريحي كه پيامبر ساختن آن را نهي كرده است صرف مي‌كند، بهتر نبود كه اين مقدار هنگفت مال را در كارهاي عمراني و اقتصادي بكار انداخته، تا شيعيان از اين بيچارگي اقتصادي نجات يابند؟ و از همه جالب‌تر اينكه اين قبر باشكوه با قبّه طلائيش، بر استخوان‌هاي پوسيده شخصي بنا شده است كه باعث بدبختي و بيچارگي شيعه بوده است. و اينچنين مي‌نگريم كه تفكر ساده اجتماعي، چگونه با فقدان رهبري مخلص و اصولي صحيح، رو به سراشيبي و قهقرا رفته، مردم بجاي اقدام به اعمال سازنده، دست به اعمال انتحاري مي‌زنند. براستي كه طبقه روشنفكر داعي تصحيح، مسئوليت سنگيني را بر عهده دارد، كه بايد آن را مسئله «بيدار سازي» ناميد.

و بالاخره غرض از تصحيح، انقلاب شيعه در براندازي رسوم بلا آوري است كه رهبران مذهبي آن‌ها را به آن عادت داده‌اند. و هدف از تصحيح اين است كه شيعه اعتقادي راسخ پيدا كند كه قيام به شئون و اوامر دين، شغل و حرفه نبوده، و هر كسي كه دين را به عنوان شغل و حرفه‌اش فرا گرفته، و آن را به عنوان راه كسب معاش خود قرار دهد، از دين سوء استفاده اي بسيار زشت نموده است. مرد دين كه ادعاي فقيه بودن مي‌كند، رهبري اجتماعي، سياسي و اقتصادي نبوده، بلكه فردي مانند ديگر مسلمانان مي‌باشد كه مردم در شئون دين از او مشورت مي‌جويند. و بر شيعه هرگز واجب نيست كه از شخصي خاص از آنان پيروي نمايد، بلكه شيعه اختيار كامل دارد كه راي هر كسي را كه بخواهد، چه آنشخص زنده بوده، و چه مرده باشد قبول كند. همانگونه كه مردان دين هرگز نبايد داراي لباس خاصي باشند. چنانكه در عهد رسول خدا و سلف صالح، مردان دين با لباس مخصوصي مشخص نمي‌شدند. و هرگز در آنزمان يك معلم دين، در مقابل تعليم دين و فقه اجر و بهائي نمي‌گرفت، بلكه در كنار اين تعليم و تدريس داراي شغل و حرفه اي بود كه توسط آن معيشت خود را تامين مي‌كرد.

و همگي مي‌دانيم، در روزيكه خليفه ابابكر به عنوان خليفه مسلمانان انتخاب شد، به دكان خود در بازار مدينه رفت تا بكار خريد و فروش روزانه خود پرداخته، معيشت خود را تامين كند. و هنگاميكه مردم نزد وي آمده، و از او خواستند كه كار خود را ترك كرده، و در مسجد رسول خدا بنشيند، تا به شئون مسلمانان بپردازد، جواب آنان را با جمله‌اي داد كه تاريخ هرگز آن را فراموش نخواهد كرد. او گفت: «پس آل ابي قحافه (خانواده ابوبكر) با چه پولي، و از كجا زندگي كنند؟» و امام علي بن ابي طالب را مي‌بينيم كه از كار زراعت در باغي بيرون كوفه كسب معاش مي‌نمود. و امام باقر پدر بزرگوار امام صادق را مي‌بينيم كه هنگام بازگشت از مزرعه‌اي كه در آن كار مي‌كرد، و در حاليكه بر چهره‌اش عرق جاري بود، با مردي روبرو مي‌شود كه امام را بخاطر كسب و كارش، با كلماتي غير اخلاقي ملامت مي‌كند و غضب امام را بر مي‌انگيزد، و ايشان در جواب به او چنين مي‌گويند: «من اين سختي را براي اين تحمل مي‌كنم تا به مردماني لئيم چون تو احتياجي نداشته باشم». حقيقتا بر شيعه واجب است كه به مردان دين در حجم حقيقي و طبيعي خود نگريسته، و احترام و منزلت و اكرام آنان بايد بر طبق اين آيه كريمه باشد: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13].

فقيه شيعي مانند ديگر فقهاء مسلمين داراي يك راي مي‌باشد، اما زمانيكه يكي از اين فقهاء ادعاي ولايت بر مسلمين را كرده و اظهار مي‌دارد كه بر مسلمانان امتثال به اوامر و نواهي وي در كليه شئون دنيا و دين واجب است، آنجاست كه بايد بگوئيم اين فقيه قصد سوء استفاده از افراد، و يا بهتر بگوئيم، به بندگي كشاندن انسان و انسانيت را دارد. و آنجاست كه شيعه بايد در كشيدن شمشير، و بدست گرفتن قلم خود را مسئول بداند، و اين حس مسئوليت در صورتي است كه شيعه بخواهد زندگانيي آزاد و پر فضل و خيرات داشته باشد. اما اگر شيعه مي‌خواهد كما في السابق در شقاوت و بدبختي بسر برد، پس دعوت داعيان امامت را اجابت كند، و نتيجه اين پيروي كور كورانه را نيز تحمل كند. در اينجا روي سخن خود را به دو گروه از شيعيان متوجه مي‌كنم: داعيان تصحيح، و اشخاص ثروتمند مومن به تصحيح.

بر طبقه دعوت كننده واجب است، اين امر را بر شيعه روشن كند كه غرض از تصحيح اين است كه، شيعه با سني آنطور برخورد كند، كه حنفي با مالكي، و يا حنفي با شافعي و حنبلي برخورد مي‌نمايد. و زمانيكه شيعه به اين مرحله از توافق و برادري برسد، آنزمان است كه ديگر هيچ فقيهي از فقهاء شيعه جرئت نخواهد كرد كه جنگ ميان شيعه و برادران مسلمانش را، جنگ ميان اسلام و كفر اعلام نموده، و پس از آنروز هرگز جماعتي شيعه بر روي هزاران نفر از شيعه اسلحه نخواهد كشيد.

بر طبقه روشنفكر داعي تصحيح واجب است كه همه راه‌ها و روشهائي را كه توسط آن، مراجع تقليد بر گردن شيعه طوق بندگي گذارده‌اند را ببندد، و رشته تمامي روايت‌هاي بافته شده‌اي را كه به ائمه ما با دروغ و بهتان منسوب شده‌اند، و غرض از آنان اعمال تفرقه و تقيه است را بدرند. و براي شيعه، عصر و زمان سلف صالح، و اصحاب رسول خدا را به زيبائي به تصوير كشيده، و هر توهيني كه به آنان و عصر پر شكوه آنان نسبت داده شده است را در هم شكنند. بر طبقه دعوت گر و روشنفكر واجب است كه به برپائي جلسات و گرد همائي‌ها همت گمارده، و از متفكران شيعه، و روشنفكران جهت بازرسي و بررسي رابطه ميان بدبختي مادي، سياسي، اجتماعي و فكري شيعه، و بدعت‌هاي وارداتي الصاق شده به عقيده، دعوت بعمل آورند. بر اين طبقه واجب است كه كليه روايات و احاديثي كه در آنان به سلف صالح و صحابه حضرت رسول، به نحوي از انحاء توهين شده و تفرقه مسلمانان را دامن مي‌زند، و با عقل سليم انساني سازگاري ندارد را پاكسازي نموده، و به چاپ اين كتب و نشريات در كشورهاي شيعه نشين و اسلامي كمر همت بسته، تا جاي كتاب‌هاي تفرقه انگيز را پر كنند. بر اين طبقه واجب است كه يادواره شهادت امام حسين را به يادواره شجاعت، فضيلت، اخلاق، دين و توحيد صفوف تبديل كند، همانگونه كه خود امام حسين اين نتايج را آرمان خود قرار داده بود، و بخاطر آن شهيد گشت. بايد اين مجالس را از حالت مجالس تفرقه و شقاق، و اعماليكه تصوير شيعه را مشوّه مي‌سازد، و با ذوق و عقل منافات دارد، بدر آورد.

و اما سخن من به طبقه ثروتمند روشنفكر، و مومن به تصحيح كه كليه امكانات قيام به اين مسئوليت بزرگ را در زندگي در دست داشته، و انجام اين مسئوليت، سعادت آنان، فرزندانشان و نسل‌هاي آينده، و مسلمانان را تضمين مي‌كند، اين است كه: اي ثروتمندان شيعه، شما طبقه‌اي هستيد كه بفضل خداوند به اين نعمت دست يافته‌ايد. «تصحيح» به سرمايه‌گذاري و شركت فعال شما نياز دارد. براستي كه تصحيح براي شماست، و شما اولين كساني خواهيد بود كه از آن سود مي‌بريد. نتيجتا شما اولين كساني هستيد كه بايد در راه پيروزي آن اتفاق نمائيد بگذاريد بگويم: بخداوند سوگند كه من خجالت مي‌كشم كه از برادري كريم و مسلمان كه با تصحيح هيچ ارتباطي نداشته، و تنها رابطه او، رابطه اخوت با برادر مسلمانش مي‌باشد، جهت چاپ و نشر كتاب، و يا بدوش گرفتن امري از امور تصحيح طلب مساعدت كنم، و شيعه، اينچنين افرادي ثروتمند دارد. آري شيعه داراي افرادي است كه صاحب بانك‌ها مي‌باشند. شيعه افرادي دارد كه در زمره ثروتمندترين اشخاص شرق و غرب بشمار مي‌روند. شيعه افرادي دارد كه مي‌توانند در راه پاكسازي و چاپ دوباره، و نشر و توزيع هزاران كتاب از كتب شيعه انفاق كنند، بدون اينكه آبي از آب ثروت بيشمارشان تكان بخورد. و با وجود اين هرگز از يكي از شما هيچ صدائي نشنيدم. و اگر سخني نيز با من گفتيد، چند سطري نامه بود كه مرا تشويق كرده، و برايم آرزوي موفقيت كرده بوديد. جاي بسي تاسف است كه ثروتمندان شيعه امامي نخواهند با تصحيح همكاري و همياري داشته، و در آن مشاركت نمايند. و در نتيجه من دستم را به سوي برادراني دراز كنم، كه همانطور كه گفتم، با محنت شيعه و دلائل اين محنت هيچ ارتباطي ندارند، و تنها رابطه آنان، رابطه همدردي با برادران مسلمانشان مي‌باشد.

پس بدين خاطر است كه روي سخنم را به طبقه متمكن و ثروتمند شيعه امامي مي‌كنم و از آنان جهت همكاري در خط تصحيح و انفاق در راه اهدافش دعوت بعمل مي‌آورم. چون تصحيح براي آنان و براي نجات آبرويشان، و خلاصيشان از آن طوق بندگي است كه واليان فقيه و مجتهدان بر گردنشان گذارده‌اند. پس آنان در همراهي با كاروان تصحيح، وكمك به آن اولويّت دارند.

در اين مقاله مي‌خواهم نقشه‌اي را كه قصد انجامش را به كمك برادران كريم خود دارم بيان كنم. انجام اين نقشه احتياج زيادي به كمك‌هاي مالي دارد. و در نتيجه از ثروتمندان شيعه و تجار، و بخصوص كسانيكه پيرو و مقلد جدّ بزرگوارم، امام بزرگ سيد ابو الحسن/ بودند، و هنوز در گوشه و كنار زمين زيست مي‌كنند، دعوت مي‌كنم كه در راه انجام اين نقشه و طرح بر حسب توانائي خود شركت نمايند. هر كسي بخواهد مي‌تواند مسئوليت انجام طرحي از اين طرح‌ها را بعهده بگيرد. و در غير اينصورت در حد توانائي در اين امر شركت نمايد. البته بايد ذكر كنم كه آنچه را كه از ثروتمندان شيعه مي‌خواهم، هرگز از آنچه در مورد طبقه روشنفكر بيان نموده‌ام جدا نميسازم.

طرح‌هاي تصحيحي

و اما طرح‌هائي كه در رابطه با تصحيح مي‌خواهم بيان كنم و از شيعيان امامي انتظار مشاركت در آن را دارم، در اين امور خلاصه مي‌شوند:

1. برگزيدن گروهي از علم و فضيلت جهت پاكسازي و تصحيح كتاب‌هاي روايات، و احاديثي كه به ائمه ما بصورت دروغ و بهتان نسبت داده شده‌اند. اين روايات عموما رواياتي هستند كه ولاة فقيه و مجتهدين در ادخال بدعت‌ها و خرافات و پيچيدگي‌ها، در مذهب پاك و درخشان ما، به آنان استناد مي‌كنند. اين روايات نقشي اساسي و ويرانگر در تفرقه و زد و خورد شيعه و سني و برعكس بازي كرده‌اند. و همچنين در اين روايات اموري يافت مي‌شوند كه مصلحت فقهاء و سطوت و حكمراني آن‌ها را تضمين مي‌كنند. همانطور، رواياتي كه در مورد تقيه، ازدواج متعه و امور شگفت انگيز ديگر وارد شده، و به ائمه نسبت داده مي‌شوند، و در مورد آنان در كتاب‌هاي «عقيده شيعه امامي» و «شيعه و تصحيح» شرح كامل داده شده است. اين عمل سنگين و ضروري احتياج به بذل مال و كوشش زيادي دارد چون پاكسازي و تصحيح اين كتاب‌ها بتنهائي هيچ دردي را دوا نمي‌كند، مگر اينكه اين كتاب‌هاي تصحيح شده به چاپ رسيده و توزيع گردند. اين كتاب‌ها مشتمل بر هزاران مجلد بزرگ مي‌باشند كه بدون مشاركت و بذل مال زياد، تصحيح و چاپ آنان امكان پذير نمي‌باشد.
2. كتاب «فقه الصادق» را به رشته تحرير در آورديم تا در مسائل فقهي مورد نياز شيعه، به عنوان مرجع قرار گيرد. ترجمه اين كتاب به لغت‌هاي فارسي، اردو، هندي، تركي، و انگليسي، يعني همان لغت‌هائي كه شيعه بدانها تكلم مي‌كنند بسيار ضروري است. و پس از آن به مرحله چاپ و نشر اين كتاب‌ها مي‌رسيم، كه به نوبه خود از مهمترين مراحل رهائي شيعه از بردگي و استبداد فكري است، كه از تبعيت آنان از آيت الله‌ها و حجت الاسلام‌ها و ثقه الاسلام‌ها ناشي مي‌شود. اين القاب و تعابير ساخته دست خود آن حضرات است، كه خود را به آن ملقب نموده‌اند و شيعه هيچ اختياري در آن ندارد. بگذاريد صريح بگويم كه اين القاب در زمان رسول خدا و سلف صالح و قرون آغازين اسلامي هيچگونه عرفي نداشته‌اند. لقب آيت الله در حقيقت از لقبي مجوسي (زرتشتي) تحريف شده كه كاهنان، پادشاهان ايران را بدان ملقب مي‌كرده‌اند، و آن لقب ظل الله است، كه به آيت الله تبديل شده تا لقب ولاة فقيه باشد.

براستي كه تبعيت شيعه و تقليد آنان بصورت مستقيم از امام صادق، شايسته تر بوده و سعادت دنيوي و اخروي آنان را تضمين مي‌كند. و در نتيجه اين تبعيت، شيعه امامي از چنگال اسارت فكريي كه دروازه قرن اسير آن بوده است رهايي خواهد يافت. در زمانيكه ولاه فقه خود را ناقلان فقه امام صادق معرفي كرده، و شيعه را به بندگي گرفته‌اند، آيا بهتر نيست كه شيعه بدون پرداخت ماليات هنگفتي كه واليان فقه بر آنان تحميل و تفريض كرده‌اند، بصورت مستقيم و بدون واسطه به مصدر اول خود، يعني فقه امام صادق باز گردند.

1. بوجود آوردن مركزي دائم جهت آماده سازي داعيان تصحيح، تا بتوانند تداوم بخش اين فكر باشند. چون (موسي موسوي) روزي خواهد مرد، اما اين طرح و نقشه بايد زنده باقي مانده، و ثمره خود را به بار بنشاند. و اين مركز در چهار ديواري خود، بايد علماء و روشنفكران شيعه را در پناه گرفته، تا بتوانند با كوشش بدون وقفه و مستمر خود، به طرح‌هاي اشاره شده، و طرح‌هايي كه به آن اشاره خواهد شد جامه عمل بپوشانند. حركت تصحيح نبايد به حركت يك، و يا دو نفر منحصر شود. تصحيح، رسالتي است كه عظمت و ارزش خاص بخود را دارد، و بايد افرادي مخلص و با ايمان نسل پس از نسل آن را دنبال كنند. پايگاه اين مركز مي‌توان در آمريكا، كانادا، و يا سويس باشد. ممكن است كسي سئوال كند كه، هنگامي كه مضمون اين دعوت بازگشت به عصر رسالت و سلف صالح و اهل بيت است، چرا نبايد مقر اين دعوت در يكي از كشورهاي اسلامي انتخاب شود؟ بگذاريد جواب اين سئوال را در يك جمله عرض كنم: اگر در زمين‌هاي عريض و وسيع كشورهاي اسلامي، از تنگه جبل الطارق گرفته تا درياي چين، مي‌توانستم يك وجب زمين پيدا كنم كه در آن با آزادي رسالت خود را عنوان نموده، و در آخر شب با زيارت پليس روبرو نشوم، و يا مي‌توانستم حتي يك صفحه مقاله حول مسئله تصحيح به چاپ رسانيده، و با نيروهاي امنيت روبرو نشوم، مطمئن باشيد در آن يك وجب زمين مقر خود را قرار مي‌داده و مستقر مي‌شدم. اما ...... ولا حول ولا قوة إلا بالله.

براي شخص مومن به رساله تصحيح بسيار تاسف بار است كه در قلب (نيويورك) قصر مستحكمي را ببندد كه از اموال شيعه ساخته شد، و اولا مركز قوم‌پرستي و تفرقه اندازي بين خود شيعه، و در ثاني مركز تفرقه افكني ميان شيعه و ساير فرقه‌هاي اسلامي است. آري اموال شيعه بجاي انفاق در تشكل وحدت اسلامي، و شئون تصحيح و مصالح مسلمانان، اينچنين عبث و بيهوده به بطالت خرج مي‌شود.

1. هميشه عقيده داشته‌ام و هنوز هم عقيده دارم كه اگر وضعيت شيعه ايران اصلاح گردد، در نتيجه وضعيت شيعه در نقاط ديگر جهان نيز اصلاح خواهد شد. و معتقدم كه اگر تصحيح به قلوب شيعه ايران راه يابد، شيعيان نقاط ديگر جهان از آن تاثير خواهند گرفت لذا همه جهد و كوشش خود را بر نجات دادن شيعه از مصيبت و بلائي قرار داده‌ام، كه خود بر سر خود آورده‌اند. و با توجه به مرزهاي ايران كه بر روي افكار تهديد كننده مصالح نظام بسختي بسته شده‌اند، نتيجتا تصحيح هرگز نخواهد توانست به داخل ايران راه يابد، مگر توسط شيعياني كه در خارج از ايران اقامت داشته، و از طريق خانواده‌هاي خود با داخل ايران در تماس مي‌باشند. و يا شيعياني كه جهت ديدار بخارج از ايران مسافرت نموده، و دوباره به آن باز مي‌گردند. بهمين علت عقيده دارم كه تاسيس يك مركز تلويزيوني در محل هجرت كه بتواند براي مدت نيم ساعت، و يا يك ساعت در هفته، براي شيعيان برنامه پخش كرده، و ضرورت تصحيح، و نقش مهم آن را در بيدار سازي مردم، واضح و روشن كند، امري بسيار ضروري است كه نتيجتا نداي تصحيح را از راه حنجره‌ها به ايران ميرساند. و من مطمئنم كه اگر اين نداي تصحيح از طريق حنجره‌ها و يا نوار كاست به شيعيان ايران برسد، ميليون‌ها شيعه ايراني كه از ظلم و بدعت‌ها، خشكي‌ها و پيچيدگي‌هاي حاصله از نظام حاكم رنج مي‌برند، به صفوف تصحيح خواهند پيوست.
2. تصحيح احتياج به مجلّاتي دارد كه به لغات رايج مورد تكلم شيعيان جهان نوشته شوند: عربي، فارسي، اردو، هندي، و انگليسي. نشر و توزيع اين مجلات در سطح و كيفيت مطلوب، احتياج به بودجه‌اي دارد كه با اين طرح پر ارزش تناسب داشته باشد. در نتيجه اين طرح احتياج به قلم، و قلمزناني مصحح از شيعه و غير شيعه دارد، و از طرح‌هاي اساسي تصحيح بشمار مي‌رود.
3. شوراي تصحيح كه مشتمل بر علماي شيعه مومن به مسئله تصحيح بوده، و نتيجتا به برپائي كنفرانس جهاني علماي شيعه هوادار تصحيح بيانجامد. بايد به اين مسئله توجه كنيد كه منظور من از علماء، رجال دين، فقهاء، و يا كسانيكه لباس ديني بر تن دارند نيست. بلكه منظور از اين علماء، هر عالم شيعي است بدون در نظر گرفتن اختصاص وي، و هر روشنفكر شيعه است، با هر شغل و هر لباسي كه بر تن دارد، و با بدبختي‌ها و محنت‌هاي شيعه كه بسبب انحراف انداختن رجال دين، در مذهب و عقيده پاك و درخشان آنان بوجود آمده‌اند آشنائي كامل دارد. اين گردهمائي سالانه علماي شيعه، جهت بررسي طرح‌ها و گام‌هاي آينده تصحيح امري ضروري بوده، و بدون شك هر شركت كننده در اين گرد همائي پس از بازگشت به محل استقرار خود، بشارت دهنده و رسول تصحيح خواهد بود. برپائي اين گرد همايي نيز بنوبه خود به بودجه سنگيني نياز دارد كه بايد شيعيان جعفري و ثروتمندان آنان مسئوليت آن را بدوش گيرند. بدين صورت از ثروتمندان مومن به تصحيح دعوت مي‌كنم تا در امر پيشبرد طرح‌هاي ذكر شده شركت نموده و هر كدام از آنان به حسب توانائي خود ياريگر تصحيح باشند. هر كسي كه خداوند بر او منت گذارده و بتواند در اين طرح بزرگ شركت كند، بايد همواره خداوند را بخاطر اين عمل، كه خير و صلاح شيعه بصورت خاص و خير امت اسلامي را بصورت عام در بر دارد، شكر گذار بوده، و بداند كه در امري شركت نموده است كه خوشبختي امت وي، و آزادي فكري، جسدي و مادي نه تنها نسل معاصرش، بلكه نسل‌هاي آينده، تا قيام ساعت را تضمين مي‌كند.

نظارت بر شئون تصحيح را مجلس اعلاي اسلامي به رياست خود من بر عهده دارد. و مومنان به تصحيح در صورت ميل به مشاركت در طرح‌هاي آن، مي‌توانند با ما همكاري نموده، خداوند را بر اين توفيق شكر گذار باشند.

شعار تصحيح

هر شيعه‌اي كه بخواهد با مال، قلم، زبان، و يا كوشش خود با تصحيح همكاري و مشاركت كند، بايد از پيش شعار تصحيح را بداند:

1. التزام كامل در بازگشت به عصر رسول خدا، سَلف صالح، و امام علي عليه السلام در اصول دين و اركان اسلام و فروع آن.
2. پيروي از مذهب فقهي امام جعفر بن محمد الصادق.
3. در هم كوبيدن بدعت‌ها و خزعبلاتي كه در عقيده ما وارد شده، و به امام صادق و يا ائمه ديگر، با تقلب و دروغ نسبت داده شده‌اند، مانند: تقيه، ازدواج متعه، ناسزا گوئي و غلو در امر سلف صالح، و …… مسائل ديگري كه در كتاب شيعه و تصحيح، و (عقيده شيعه امامي در زمان ائمه و بعد از آن) از آنان نام برده‌ايم.
4. برخورد با مذاهب ديگر اسلامي به عنوان مذاهبي فقهي، كه فقط در مسائل فقهي با آنان اختلاف داريم. مانند اختلاف حنفي با مالكي، و شافعي با حنبلي، ماداميكه سر چشمه همه احكام قرآن كريم، سنت رسول خدا، و اجماع امت و سلف صالح، و عقل، و قياس مي‌باشند. و شعار همه ما بايد بر حق استوار بوده، و بجز در مسائل فرعي اجتهادي – كه بر طبق بشارت رسول خدا، هر مجتهد در صورت اصابت اجتهاد، داراي دو اجر، و در صورت اشتباه و عدم اصابت آن، داراي يك اجر است – از اختلاف ميان خود دوري كنيم.
5. نزد ما ارزش فقهاء، مانند ارزش متخصصان امور ديگر مي‌باشد. در نتيجه هيچكدام از آنان حق اعمال سلطه بر ما را ندارند. و ما شيعيان در انتخاب راي هر كسي از علماي متخصص چه زنده باشند و چه مرده، و اختيار و آزادي كامل داشته، و ميان ما و اين علماء هيچ رابطه عبوديت و اطاعت از امر آنان وجود ندارد. و بر شيعه واجب است كه از پرداخت اموال خود بنام «خمس سود مكاسب» به فقهاء امتناع ورزيده، و بر شيعه واجب است كه روزي خود را از انجام شغل و عمل ديگري غير از فقاهت تامين نمايد. و در صورتيكه بخواهد سربار شيعه باشد، بايد باندازه مستمري كه قوت خود و خانواده‌اش را تامين كند، بسنده نمايد.
6. بيدار سازي شيعيان ساده‌انديش وظيفه اصلي روندگان راه تصحيح بوده، و بر داعيان تصحيح واجب است كه حق را با صراحت اعلام نموده و از قدرت حق كمك جويند. چون حق صداي خداوند است كه بر همه اصوات و باطل‌ها برتري مي‌گيرد. شيعه بايد بداند و علم يقين داشته باشد كه پرداخت خمس سود كسب و كار، بدعتي است كه فقهاء آن را ابداع كرده‌اند. در اين باره «شيخ حرّ العاملي» دركتاب «وسائل الشيعة» كه در نزد شيعه مصدر مهمي از مصادر استنباط بشمار مي‌رود، از امام علي و امام صادق و امام رضا، با ذكر روايات صريح چنين عنوان مي‌نمايد كه، خمس فقط بر غنائم جنگي تعلق مي‌گيرد. و بر طبق روايات وارده در كتاب «وسائل الشيعة» از علي چنين نقل مي‌شود كه: خمس به چهار چيز تعلق مي‌گيرد:

(الف) غنائم جنگي كه مسلمانان از مشركين مي‌گيرند.

(ب) معادن.

(ج) گنجينه ها.

(د) غوص (صيد مرواريد) و بر طبق روايات مستند از محمد بن علي حسين روايت مي‌شود كه گفت: از ابا عبدالله (امام صادق) در مورد خمس پرسيدم، پس چنين گفت: خمس اختصاص به غنائم دارد. اين روايت را از شيخ طوسي از حسن بن محمد نقل كرده است، و در «وسائل» نيز آمده است. در تفسير عياشي از سماعه از ابي عبدالله و از ابي الحسن (امام رضا) عليهما السلام چنين نقل مي‌شود: خمس بر هيچ چيز تعلق نمي‌گيرد مگر غنائم.

﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى للَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ﴾ صدق الله العظيم.